

بررسی شرایط و زمینه های تقلیل ثمن در کنوانسیون بیع بین المللی کالا و حقوق ایران

دکتر سعید حبیبیا*

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی و رئیس مؤسسه حقوق تطبیقی دانشگاه تهران

محمدحسین وکیلی مقدم**

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران (پردیس قم)

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۶ - تاریخ پذیرش: ۸۸/۱۰/۲

چکیده

تعهد قراردادی، بایع را ملزم می‌کند مبیع را مطابق آنچه مورد توافق قرار گرفته است به طرف مقابل تسلیم کند. موضوع این مقاله مطالعه یکی از آثار عدم رعایت این الزام قراردادی است که از آن با عنوان «تقلیل ثمن» یاد می‌شود. در این شیوه جبران خسارت خریدار تسلیم ناقص محصولات را می‌پذیرد و ثمن را با توجه به ارزش کالاهای تسلیم شده پرداخت می‌کند. مبنای تحلیل، ماده ۵۰ کنوانسیون بیع بین المللی مصوب ۱۹۸۰ است که صراحتاً چنین حقی را برای خریدار به رسمیت شناخته است. پذیرش کنوانسیون از طرف هفتاد و چهار کشور (ایران هنوز کنوانسیون را نپذیرفته است) نشان از اهمیت این متن حقوقی است. تلاش شده است با بررسی منابع فقهی و موادی از قانون مدنی که مرتبط با بحث است، موضع حقوق ایران مورد تحلیل قرار گیرد. به عنوان نتیجه مطالعه می‌توان گفت حقوق ایران در برخی فروض تقلیل ثمن را ممکن می‌داند اما پیرامون زمینه ها و آثار تقلیل ثمن میان این دو نظام حقوقی مشابهت تام وجود ندارد.

واژه‌های کلیدی: اجرای ناقص تعهد، تسلیم ناقص، عدم مطابقت در تسلیم، تقسیط ثمن، تبعض صفت.

habiba@ut.ac.ir

** mh_vakilim@yahoo.com

* نویسنده مسئول - فاکس: ۶۶۴۹۷۹۱۲

مقدمه

ممکن است تسلیم مبیع بلافاصله بعد از انعقاد بیع صورت نگیرد بلکه بواسطه توافق طرفین و یا ماهیت کالا، تسلیم مدتی بعد از عقد انجام شود. در چنین فرضی فروشنده متعهد است کالایی را تسلیم کند که با موضوع توافق منطبق باشد. به موجب ماده ۳۵ کنوانسیون بیع، انطباق عبارت است همسان بودن کالای تسلیم شده از نظر کمیت، کیفیت و اوصاف، با آنچه در قرارداد مورد تراضی طرفین قرار گرفته است. در جایی که فروشنده به موجب ضوابط مزبور کالای منطبق با عقد را تسلیم نکند چند راه حل پیش روی خریدار وجود خواهد داشت:

۱- حق ابطال قرارداد (ماده ۴۹ کنوانسیون)

۲- مطالبه ایفای عین تعهد (ماده ۴۶)

۳- مطالبه خسارت به شکل نقدی و

۴- تقاضای تقلیل ثمن (ماده ۵۰)

ماده ۵۰ در بیان مفهوم این قاعده مقرر می دارد: «اگر کالا با قرار داد مطابقت نداشته باشد، خریدار می تواند به نسبت تفاوت ارزش کالاهای تسلیم شده در زمان تسلیم و ارزشی که کالای مطابق با قرارداد در روز تسلیم می داشت، تقاضای تقلیل ثمن کند بدون اینکه تادیه ثمن یا عدم پرداخت آن تفاوتی در این امر ایجاد کند. با این حال هرگاه فروشنده مطابق مواد ۳۷ یا ۴۸ قصور در ایفای تعهداتش را جبران کند و یا خریدار از پذیرش انجام تعهد از جانب فروشنده امتناع ورزد امکان تقلیل ثمن از بین خواهد رفت.»

نکته ای که باید به آن اشاره نمود اینکه قاعده مندرج در ماده فوق بر این مبناست که الزام خریدار به پرداخت ثمن به شکل کامل، در ازای کالایی که منطبق با موضوع قرار داد نیست ناعادلانه است (Zeigel, 2000, p. 25) در واقع نمی توان علی رغم قصور فروشنده در اجرای مفاد قرارداد او را همچنان مستحق دریافت تمام ثمن دانست. بنابراین این حق به خریدار داده شده است که اگر کالاهای تسلیم شده غیرمنطبق را به عنوان مبیع بپذیرد بتواند ثمن را متناسب با ارزش آنها پرداخت کند (Enderlien, 1992, p. 15). با دقت در آنچه گفته شد معلوم می شود تقلیل ثمن عملی یکجانبه است به این معنا که خریدار به صورت یک طرفه حق دارد به ماده ۵۰ و تقلیل ثمن استناد کند و اجرای این ماده اصولاً نیازی به مراجعه به محاکم و مراجع قضایی ندارد زیرا در این شیوه جبران خسارت، اراده خود فرد زیان دیده مبنای عمل قرار می گیرد (Self-help Remedy). اهمیت رویکرد کنوانسیون زمانی بهتر معلوم می شود که بدانیم در نظام حقوق روم تقلیل ثمن منوط به تصمیم کارشناس و حکم دادگاه بوده است. البته یکجانبه بودن تقلیل ثمن به این معنا نیست که خریدار بدون هیچ ضابطه و قاعده ای می تواند خواستار کاستن از ثمن شود بر همین اساس است که عملاً دادگاه برای

پی بردن به صحت ادعای خریدار از کارشناس استفاده می‌کند به علاوه که ارزش محصولات و تفاوت آنها از امور موضوعی است و اثبات آنها تماما با مدعی (خریدار) است. همچنین بروز هر نوع اختلاف در این زمینه بین طرفین قرارداد نیازمند رسیدگی قضایی است، امری که در عمل بسیار اتفاق می‌افتد، چراکه تقلیل ثمن بیش از آنکه به عنوان ادعا و علیه فروشنده (بر مبنای استرداد بخش مازاد ثمن) مطرح گردد، به عنوان دفاع و از طرف خریدار مورد استناد قرار می‌گیرد. در حقیقت علی‌رغم تصریح ماده ۵۰ مبنی بر شمول بر هر دو فرض پرداخت و عدم پرداخت ثمن استناد به این ماده معمولا مسبق به طرح دعوای عدم پرداخت ثمن معامله است (Zeigel, 2000, p. 51; Piliounis, 2000, p. 18; Honnold, 2002, p. 26)

در این مقاله ابتدا به بررسی ماهیت و شرایط اعمال قاعده تقلیل ثمن پرداخته سپس آن را به سایر طرق جبران خسارت مقایسه می‌نماییم. در ادامه نهاد های مشابه تقلیل ثمن در حقوق ایران (ارش و انحلال عقد) مورد مطالعه قرار می‌گیرد تا معلوم شود آیا می‌توان در حقوق ایران تقلیل ثمن را پذیرفت یا خیر. البته تاکید اصلی در موردی است که مبنای تقلیل ثمن عدم مطابقت کمی کالا است، فرضی که در حقوق ایران تحت ضوابط تبعض صفقه و قاعده انحلال عقد ارزیابی می‌گردد. اهمیت بحث مذکور از آن رو است که مبنای حقوق ایران درباره تقلیل ثمن و امکان انحلال عقد ضمن آن بیان شده است.

فصل اول: تقلیل ثمن در کنوانسیون بیع

مبحث اول: سابقه تاریخی قاعده تقلیل ثمن و جایگاه آن در نظام‌های حقوقی

پایگاه اصلی تقلیل ثمن را باید در حقوق روم جستجو کرد. (Actio Quanti Minoris) بسیاری از کشورها هم تقلیل ثمن را از قواعد حقوق روم اقتباس کرده و از آن به عنوان شیوه‌ای جهت جبران خسارت استفاده نموده‌اند، جبران خسارتی که تحقق آن منوط به تقصیر فروشنده نیست.

در مقابل در نظام کامن‌لا تقلیل ثمن به رسمیت شناخته نشده است. حتی در زمان تصویب قانون یکنواخت حقوق بیع بین‌المللی کالا مصوب ۱۹۶۴ لاهه، نمایندگان کشورهای وابسته به کامن‌لا دچار سردرگمی شدند چراکه در فهم صحیح مفهوم تقلیل ثمن مشکل داشته و آن را با سایر شیوه‌های جبران خسارت یکی می‌پنداشتند. این اختلاف نظرها سبب شد تلاش‌هایی برای تبیین صحیح این قاعده صورت گیرد از جمله تصویب دو اصلاحیه از طرف آنسیترال. (Will, 1987, p. 23)

با این حال در قانون فروش کالا در انگلیس (Sale Of Goods Act) دو ماده وجود دارد که به نظر می‌رسد اعمال آنها می‌تواند نتایجی شبیه آنچه از ماده ۵۰ حاصل می‌شود ایجاد کند. بنابر این مناسب است این دو ماده مورد ارزیابی قرار گیرد؛

ماده ۳۰ قانون مزبور مقرر می‌دارد در فرضی که نقصان کمی در اجرای تعهد روی دهد خریدار محق است در مورد نگهداری و پذیرش محصولات و پرداخت ثمن به نسبت ارزش آنها و یا بازگرداندن محصولات تصمیم بگیرد. ابتدا باید بدانیم با توجه به بند ۱ ماده ۳۵ و ماده ۵۰ کنوانسیون در چنین فرضی می‌توان تقاضای تقلیل نمود اما تفاوتی که بین این دو متن قانونی وجود دارد در مورد شیوه ارزیابی میزان تقلیل یافته از ثمن است: در قانون فروش کالا در فرض ناقص بودن محصولات، خریدار باید تفاوت ارزش آنها و ثمن معامله را مطالبه کند در حالی که کنوانسیون نسبت ارزش حقیقی محصولات تسلیم شده و کالاهای موضوع توافق و محاسبه آن از ثمن را مبنای عمل قرار داده است. به دیگر سخن در قانون انگلیس محاسبه به شکل قطعی و جزئی است و در کنوانسیون به صورت نسبت اختلاف. مثلاً اگر خریدار ۱۰۰ دلار به عنوان ثمن پرداخته باشد در حالی که ارزش کالاهای تسلیم شده تنها ۲۵ دلار باشد، به موجب قانون انگلیس او می‌تواند ۷۵ دلار به عنوان تفاوت ثمن و ارزش کالاهای تسلیم شده مطالبه نماید در حالی که به موجب کنوانسیون در همین فرض ابتدا قیمت واقعی کالاهای تسلیم شده معلوم می‌شود (۲۵ دلار) و حاصل ضرب آن در ثمن معامله (۱۰۰ دلار) بر قیمت واقعی کالاهای تعیین شده در قرارداد تقسیم می‌گردد تا ثمن تقلیل یافته معلوم شود.^۱

ماده ۵۳ قانون فروش کالا به بیان حکم نقصان کیفی در اجرای تعهد پرداخته است و مقرر کرده در چنین فرضی خریدار (متعهد له) نمی‌تواند خواستار تقلیل ثمن شود بلکه تنها مطالبه خسارت به شکل نقدی (Damages) برای او امکان پذیر است. البته در نهایت ممکن است به میزان استحقاق خریدار در دریافت از میزان ثمن کاست.

اگرچه شاید در ظاهر این اقدام همان تقلیل ثمن تلقی گردد اما باید گفت میان این دو شیوه تفاوت‌های غیر قابل انکاری وجود دارد پیش از همه اینکه در ماده ۵۳ این حق به خریدار داده نشده است که از ثمن قابل پرداخت خواستار تقلیل شود بلکه او صرفاً می‌تواند بعد از پرداخت ثمن به این ماده استناد کند. به علاوه اقدام بر مبنای این ماده نیازمند مراجعه به دادگاه است که با آنچه در مورد یکجانبه بودن تقلیل ثمن ذکر شد ناسازگار است. همچنین چون ماده ۵۳ در مورد شرایط مرتبط با خساراتی است که از نقض تضمین کالا (Warranty) حاصل شده، شیوه محاسبه آن نیز

۱. شیوه محاسبه تقلیل ثمن در گفتار سوم مورد بحث قرار گرفته است.

با کنوانسیون متفاوت است. در این ماده هم، مانند مورد قبل، تناسب ارزشها مدنظر نیست بلکه به میزان اختلاف آنها مستقیماً از ثمن کم می شود.

در حقوق فرانسه ماده ۱۶۴۴ قانون مدنی تقلیل ثمن را به رسمیت شناخته است. به موجب این ماده هرگاه کالا معیوب باشد مشتری در فسخ قرارداد و یا حفظ مبیع و تقلیل ثمن مخیر است. نکته ای که با بررسی اجمالی این ماده می توان گفت اینکه شرایط اعمال قاعده تقلیل ثمن با آنچه در کنوانسیون ذکر شده است یکسان نیست زیرا همانطور که پیشتر اشاره شد و در آینده به تفصیل توضیح داده می شود، عدم مطابقتی که در کنوانسیون باعث تقلیل ثمن می گردد اعم از عیب و نقصان کیفی است بنابراین در جایی که کالای تسلیم شده معیوب نیست اما در عین حال منطبق با قرار داد هم نمی باشد، تقلیل ممکن است در حالی که در ماده مزبور از قانون مدنی فرانسه تنها معیوب بودن موجب تقلیل تلقی شده است در نتیجه گستره قاعده تقلیل ثمن در کنوانسیون وسیع تر از قانون فرانسه است. (Gartner, 2000, p. 14)

در اصول حقوق اروپایی قراردادها^۱ هم تقلیل ثمن پذیرفته شده است با این تفاوت که در آن از لفظ خریدار استفاده نشده است بلکه بیان شده طرفی که ایفای تعهد (به شکل ناقص) را می پذیرد حق تقلیل ثمن دارد. در ماده ۴۰۱ این مجموعه آمده است: «۱- فردی که علی رغم عدم انطباق آنچه ایفا یا تسلیم شده با موضوع توافق، آن را می پذیرد می تواند خواستار تقلیل ثمن گردد و میزان کاسته شده از ثمن هم عبارت است از نسبت ارزش کالاهای غیر منطبق در زمان اجرا و کالاهای موضوع توافق در همان زمان؛

۲- فردی که مستحق است خواستار تقلیل ثمن شود در صورتی که پیشتر ثمن را پرداخته می تواند میزان پرداختی زاید را مطالبه کند؛

۳- طرفی که ثمن را تقلیل داده همچنان می تواند تقاضای جبران خسارات خویش را کند مادامی که طبق بخش ۵ همچنان قابل مطالبه باشند»

به نظر می رسد بین این مجموعه و کنوانسیون تفاوتی نیست و نتایج حاصل از اعمال آنها کاملاً با هم انطباق دارند (Liu, 2001, p. 20)

بررسی اصول قراردادهای تجاری بین المللی (Unidroit) نیز نشان می دهد که نمی توان معادلی برای ماده ۵۰ در آن یافت و تقلیل ثمن مورد اشاره قرار نگرفته است.

از میان کشورهای منطقه به کشور ترکیه اشاره می کنیم که در ماده ۲۰۲ قانون تعهدات این کشور مصوب ۱۹۷۱، مقرر شده است در صورت تسلیم محصولات به شکل ناقص خریدار حق تقلیل ثمن دارد. البته شیوه تقلیل در قانون ترکیه متفاوت از کنوانسیون بیع است. چراکه اولاً در کنوانسیون این خریدار است که اختیار دارد تقلیل ثمن را خواستار شود در حالی که در

^۱ -Principles of European Contract Law- 1998

حقوق ترکیه مرجع صالح برای تقلیل ثمن تنها دادگاه است که با تعیین ارزش محصولات و تفاوت آنها حکم به تقلیل ثمن می‌دهد. ثانیا ماده ۲۰۲ قانون ترکیه در بند ۲ خود این حق را به قاضی داده است که حتی علی‌رغم میل خریدار هم حکم به تقلیل ثمن دهد در حالی که در نظام کنوانسیون تقلیل اجباری ثمن انجام نمی‌شود.

با این همه این دو نظام حقوقی در مورد شیوه محاسبه میزان تقلیل ثمن و فروشی که خریدار امکان مطالبه تقلیل ندارد، طریقی یکسان به کار گرفته‌اند. (Evrin, 2002, p. 10)

در حقوق افریقای جنوبی بواسطه اجرای قاعده *actio quanti minoris* خریدار زمانی می‌تواند ثمن را تقلیل کند که تسلیم به شکل ناقص باشد. میزان تقلیل از ثمن هم بر اساس هزینه ای است که خریدار باید برای منطبق کردن محصول با موضوع توافق متحمل شود و شامل مواردی چون هزینه تعمیر کالا توسط ثالث و یا هزینه خرید محصولات اضافی برای تکمیل کردن نقصان در تسلیم است. (Schlechtriem, 1986, p. 30; Eiselen, 2004, p. 15)

در پایان این گفتار به عنوان نتیجه می‌توان گفت تقریبا در اکثر کشورها قاعده تقلیل ثمن مورد پذیرش قرار گرفته است اگرچه تمام شرایط و آثار آن به شکل یکسان نیست اما مبانی ذکر شده در حقوق رومی ژرمنی در مقام توجیه این قاعده در نظام های حقوقی مختلف بسیار موثر بوده است تا جایی که انگلستان به عنوان زادگاه حقوق کامن‌لا نیز از این تاثیر بی‌نصیب نبوده است.

گفتار دوم: شرایط تقلیل ثمن

در این گفتار شرایطی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که تقلیل ثمن بدون احراز آنها ممکن نخواهد بود این شرایط عبارتند از:

۱- عدم مطابقت کالای تسلیم شده با موضوع قرارداد

در ارزیابی امکان تقلیل از ثمن اولین قدم بررسی این نکته است که آیا آنچه تسلیم شده مغایر با موضوع توافق است یا خیر. بنابراین ضروری است مفهوم عدم انطباق را مورد تحلیل قرار دهیم؛ ابتدا باید دانست مراد از عدم مطابقت، کاهش ارزش محصول در زمان تسلیم نیست. به عنوان مثال ممکن است کالای موضوع توافق در زمان انعقاد قرارداد ۱۰۰ دلار ارزش داشته اما در هنگام تسلیم و بواسطه تغییرات قیمت در بازار، ارزش محصول مزبور به ۳۰ دلار تنزل یابد. در چنین مواردی در صورتی که فروشنده در تسلیم کالا تاخیر نکرده و آنچه تسلیم نموده بر اساس توافق بین طرفین باشد تقصیری مرتکب نشده است.

تبیین مفهوم عدم انطباق در کنوانسیون را باید طبق ماده ۳۵ آن صورت داد که در آن ذکر شده است: «۱- فروشنده باید کالایی را تسلیم کند که دارای مقدار و واجد کیفیت و وصف مقرر در قرارداد بوده و نیز به همان ترتیبی که در قرارداد معین شده بسته‌بندی یا ظرف‌بندی گردیده باشد؛

۲- به استثنای مواردی که طرفین به نحو دیگری توافق کرده باشند کالا منطبق با قرارداد نیست مگر اینکه: الف) متناسب با مقاصد باشد که عرفا کالاهای دارای چنان اوصافی برای مقاصد مذکور مورد استفاده قرار می‌گیرند؛

ب) متناسب با هر منظور ویژه‌ای باشد که به طور صریح یا ضمنی در زمان انعقاد قرارداد به فروشنده اطلاع داده شده است مگر اینکه اوضاع و احوال حاکی از این باشد که خریدار به مهارت و تشخیص فروشنده اعتماد نکرده و یا برای خریدار معقول نبوده که چنین کند؛

ج) دارای اوصافی باشد که فروشنده به عنوان نمونه یا مدل به خریدار ارائه نموده است؛

د) بسته بندی آن به نحو متعارف باشد و اگر عرفی در این زمینه وجود ندارد به نحوی باشد که برای بقا و حفاظت از کالا کفایت کند. و...»

با توجه به این ماده هر نوع نقصان در کمیت (وزن)، کیفیت و حتی بسته بندی و ظرف بندی محصول مصداق عدم انطباق است. ماده ۳۴ نیز مقرر کرده نقص در اسناد راجع به کالا نیز می‌تواند مصداق عدم انطباق بوده و عدم رفع آن موجب حق جبران خسارت (از جمله تقلیل ثمن) می‌گردد. در ماده ۵۰ هیچ نوع تمایز و تفکیکی بین انواع مختلف عدم انطباق ذکر نشده است. بنابراین در تمام آنها و بدون توجه به علت عدم انطباق قاعده تقلیل ثمن اجرا می‌شود. همچنین این مطلب نیز که آیا عدم انطباق به نقض اساسی (Fundamental Breach) می‌انجامد یا خیر در اعمال تقلیل ثمن بی‌تاثیر است.^۱ (Schlechtriem, 1986, p. 31)

آنچه بیان شد معلوم می‌کند مفهوم عدم انطباق، تفاوت کیفی و کمی محصول را در بر می‌گیرد اما آیا می‌توان تسلیم کالایی کاملاً مغایر را نیز مشمول این ماده دانست؟ مثلاً اگر فروشنده بجای تسلیم سیب زمینی، ذرت تسلیم کند، همچنان می‌توان حق تقلیل ثمن را برای خریدار به رسمیت شناخت یا باید معامله را باطل تلقی کرد؟ در مورد این نوع تفاوت (که آن را عدم انطباق ذاتی محصول می‌نامیم) میان صاحب نظران اختلاف است برخی معتقدند برای اعمال ماده ۳۵ و اثرات ناشی از آن (چون تقلیل ثمن) لزوماً باید آنچه تسلیم می‌شود حداقل وصف کلی موضوع قرارداد را داشته باشد. یعنی میان این دو محصول باید تفاوت ماهوی و ذاتی نباشد بلکه تنها از نظر اوصاف کمی و کیفی غیر منطبق تلقی گردند. در واقع نه متن قاعده و نه عرف تجارت بین‌الملل نمی‌پذیرد در چنین شرایطی عمل فروشنده تسلیم ناقص تلقی گردد بلکه اصولاً

۲. ماده ۲۵ کنوانسیون مقرر می‌دارد: «نقض قرارداد توسط یکی از طرفین هنگامی اساسی است که منجر به ورود آنچنان خسارتی به طرف مقابل شود که به نحو عمده او را از استحقاق آنچه به موجب قرار داد انتظار داشته است محروم کند مگر اینکه طرف نقض کننده چنین نتیجه‌ای را پیش بینی نمی‌کرده و در چنان شرایطی برای هیچ فرد متعارفی نیز چنین نتیجه‌ای قابل پیش بینی نبوده است.»

تسلیمی صورت نگرفته است. در مقابل برخی از حقوقدانان چنین تفکیکی را نمی پذیرند و معتقدند در هر دو صورت تسلیم ناقص انجام شده و تقلیل ثمن ممکن است. (داراب پور، ۱۳۷۴، ص ۹۷)

سؤال دیگری که در مورد عدم انطباق مطرح شده این است که آیا در مواردی که کالا متعلق حق دیگری قرار گرفته است و از این جهت ارزش آن کاهش یافته نیز می توان به استناد عدم انطباق تقاضای تقلیل ثمن نمود؟ به دیگر سخن آیا ادعای مالکیت بر مال و یا مستحق للغير در آمدن آن به شکل جزئی^۱ نیز مصداق عدم انطباق محسوب می گردد؟

ماده ۴۱ کنوانسیون بیان می کند فروشنده موظف است کالایی را به خریدار تسلیم کند که از هر نوع حق و یا ادعای شخص ثالث مصون باشد اما در مورد ضمانت اجرای این ماده در کنوانسیون بحثی صورت نگرفته است. البته این موضوع در زمان تدوین کنوانسیون و از طرف هیات نروژ مورد اشاره قرار گرفت اما در زمان تصویب تصمیمی در مورد آن اتخاذ نگردید. در پاسخ به این سؤال اکثریت شارحین معتقدند حل این مسئله به دادگاهها واگذار شده است. در این میان برخی بر این عقیده اند که آنچه در عمل اتفاق می افتد پذیرش تقلیل ثمن در موارد مذکور است زیرا نوعاً مراجع رسیدگی کننده مفاد ماده ۴۱ را نادیده نمی گیرند. به علاوه می توان با تفسیر موسع ماده ۵۰ و استفاده از مبنای آن (جلوگیری از بی عدالتی نسبت به خریدار) مفاد آن را در این فرض هم قابل اجرا دانست (داراب پور، ۱۳۷۴، ص ۲۰۲؛ Will, 1987, p. 20; Schlechtriem, 1986, p. 32; Enderlien, 1992, p. 20) در مقابل برخی معتقدند در چنین فروضی تقلیل ثمن ممکن نیست چراکه چنین خللهایی را باید به عنوان نقض بخشی از تعهدات فروشنده دانست و نه جزئی از ویژگی محصول موضوع توافق. در حالی که تقلیل ثمن در مورد نقصان در اجزای مبیع است و قصور در اجرای تعهدات فروشنده موجب تقلیل نمی گردد به علاوه ظاهر عبارات ماده ۵۰ و تبادر ذهنی از مفهوم عدم انطباق موید همین تحلیل است. (صفایی و...، ۱۳۸۴، ص ۲۷۳؛ Piliounis, 2000, p. 51)

به نظر می رسد اگر ویژگی محصول در زمان توافق مورد نظر طرفین قرارداد بوده است اثبات مغایرت با آن می تواند موجب تقلیل ثمن گردد اعم از اینکه این اوصاف به شکل صریح متعلق اراده طرفین قرار گرفته باشد و یا به صورت ضمنی افراد آن را پذیرفته باشند. با پذیرش این تحلیل باید گفت در هر توافق این اراده ضمنی وجود دارد که طرفین در اموال خود تصرف کنند و آنچه به موجب معامله منتقل می گردد متعلق حق غیر نباشد بنابراین اثبات خلاف این امر می تواند موجب تقلیل ثمن گردد.

۱. در صورت تعلق کامل محصول به دیگری، مشتری باید آن را به مالکش بازگرداند و نمی تواند با حفظ آن خواستار تقلیل ثمن شود.

۲- اعلام عدم مطابقت محصول از سوی خریدار

این نکته نیز مورد بحث قرار گرفته است که مشتری زمانی می‌تواند خواستار کاستن از ثمن شود که تکلیف خود در مورد اعلام عدم مطابقت را انجام داده باشد. به موجب بند ۱ ماده ۳۹ در صورتی که خریدار به نحو مشخص ماهیت و نوع عدم تطابق محصول را ظرف مدتی متعارف به فروشنده اطلاع ندهد حق استناد به ماده ۵۰ را ندارد. همچنین ماده ۴۴ مقرر داشته است در فرض وجود عذر موجهی برای ارسال اخطار به فروشنده همچنان امکان درخواست تقلیل ممکن است که مفهوم ماده این است که اگر عذر موجهی برای قصور در اطلاع دادن به فروشنده وجود نداشت حق تقلیل ثمن از بین می‌رود. ذکر این نکته ضروری است که آنچه بیان شد با بحث مربوط به عدم ضرورت اعلام اراده خریدار مبنی بر تقلیل ثمن متفاوت است. البته در پرونده Oberlandesgericht München که در سال ۱۹۹۴ در آلمان مطرح شد دادگاه بواسطه عدم ارسال اخطار از سوی خریداران جهت اطلاع دادن به فروشنده مبنی بر تقلیل ثمن، خریداران را از استناد به ماده محروم کرد. اما هیچ توجیهی در متن رای برای این تصمیم ذکر نگردیده است. شاید بتوان تنها مبنای تصمیم دادگاه را یکی دانستن احکام فسخ قرارداد و تقلیل ثمن دانست چراکه طبق ماده ۲۶ کنوانسیون اعلام فسخ قرارداد از سوی خریدار زمانی معتبر است که به اطلاع طرف مقابل برسد. با این همه تمام حقوقدانان معتقدند که هیچ نوع ارسال اخطاری برای اعمال ماده ۵۰ ضروری نیست. پروفیسور هانولد به عنوان یکی از طراحان کنوانسیون ذکر می‌کند در نسخه اولیه بیان شده بود در صورت عدم تطابق این امکان برای خریدار هست که تقلیل ثمن را اعلام کند اما چون این عبارت موهم ضرورت ارسال اخطار بود در متن نهایی به صورت فعلی اصلاح شد. در نتیجه باید گفت بر خلاف ضرورت اعلام عدم انطباق، تمسک به ماده ۵۰ و اعمال تقلیل ثمن نیازمند اعلام به فروشنده نیست. (Honnold, 1999, p. 21; Piliounis, 2000, p. 59)

۳- عدم رعایت مواد ۳۷ و ۴۸ از طرف فروشنده

در متن ماده ۵۰ بیان شده در صورتی که فروشنده عدم ایفای تعهد خود را به نحوی که در ماده ۳۷ و ۴۸ آمده است جبران کند خریدار حق تقلیل ندارد. ماده ۳۷ به بیان فرضی می‌پردازد که فروشنده کالا را زودتر از موعد تسلیم نموده اما تسلیم ناقص صورت گرفته است. در این صورت اگر فروشنده تا فرا رسیدن موعد مزبور نقصان در تسلیم را رفع کند یا به هر نحو عدم تطابق را جبران کند خریدار امکان استناد به تقلیل ثمن را نخواهد داشت مشروط به اینکه این اعمال فروشنده به ایجاد زحمت نامعقول و یا مخارج نامتناسب برای خریدار منجر نشود. ماده ۴۸ هم مقرر کرده حتی بعد از موعد تسلیم این حق برای فروشنده است که قصور خود در انجام

تعهدش را جبران کند مشروط به اینکه در مدت زمان متعارف بوده و موجب عسر و حرج خریدار نشود. بنابراین اعمال جبرانی که فروشنده برای تکمیل تعهد خود انجام می‌دهد زمینه استناد به حق تقلیل ثمن را از بین می‌برد.

گفتار سوم: ارزیابی میزان تقلیل از ثمن

آنچه در این گفتار مورد ارزیابی قرار می‌گیرد سوالاتی است که در مورد اعمال قاعده تقلیل ثمن قابل طرح است. در حقیقت در اجرای ماده ۵۰ و تعیین میزان تقلیل یافته از ثمن علاوه بر شیوه محاسبه، زمان و مکان ارزیابی قیمت‌ها نیز دارای تاثیر اساسی است که در این گفتار مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

مبحث اول: چگونگی محاسبه تقلیل

بیان کردیم که مبنای قاعده تقلیل ثمن بر پایه این نظر در حقوق رومی است که فروشنده باید خساراتی را که از دادن کالای معیوب یا ناقص به خریدار حاصل شده است جبران کند به علاوه اجبار خریدار به پرداخت تمام ثمن در برابر کالایی که از نظر قیمت کم ارزش‌تر از محصولات موضوع توافق است نوعی خط مشی ناعادلانه تلقی می‌گردد که نتیجه آن دارا شدن بلاجهت (Unjust Enrichment) فروشنده است. در گذشته به اجمال مورد اشاره قرار گرفت که در کنوانسیون وین شیوه ای که مورد عمل قرار گرفته، بر اساس تعیین نسبت قیمت محصول معین شده در قرارداد (که به این اعتبار می‌توان آن را قیمت تعیین شده نامید) و قیمت محصولات غیر منطبق است. در این روش نسبت قیمت تعیین شده بر قیمت تقلیل یافته مساوی است با ارزش واقعی محصولات توصیف شده و محصولات غیر منطبق یعنی:

$$\text{ارزش محصول توصیف شده} = \frac{\text{قیمت تعیین شده (ثمن معامله)}}{\text{قیمت تقلیل یافته}}$$

$$\text{قیمت واقعی کالاهای غیر منطبق} \times \text{ثمن تعیین شده در قرارداد} = \text{ثمن تقلیل یافته}$$

$$\text{قیمت واقعی کالاهای منطبق با قرارداد}$$

مسئله محاسبه میزان تقلیل یافته از ثمن در جایی که اختلاف در کمیت باشد راحت‌تر از فرضی است که نقصان کیفی مدنظر است. زیرا اصولاً نسبت‌گیری در امور کمی سهل‌تر از

کیفیات است. به عنوان مثال اگر بایع به موجب قرارداد متعهد به تسلیم ۱۰۰ جعبه میوه بوده اما ۹۰ جعبه تسلیم کرده باشد نسبت اختلاف ثمن ۹ به ۱۰ است. یعنی خریدار متعهد است تنها ۹۰ درصد از ثمن را پرداخت کند. در حالی که در نقصان کیفی باید میزان تاثیر نقص در ارزش محصول را محاسبه نمود و بر طبق فرمول فوق عمل کرد. مثلاً فروشنده یک تن سیب درجه یک را در ازای ۱۲۰۰ دلار به خریدار فروخته است اما بعد از تسلیم معلوم می‌شود آنچه تسلیم شده سیب درجه دو بوده که ارزش آن ۸۰۰ دلار است. حال اگر مشتری بخواهد همان سیب های درجه دو را بپذیرد و تقاضای تقلیل ثمن کند و بر فرض اینکه قیمت واقعی یک تن سیب درجه یک در روز تسلیم ۱۰۰۰ دلار باشد باید به طریق زیر عمل کند:

$$۱۲۰۰ \text{ دلار} = \text{ثمن معامله}$$

$$۱۰۰۰ \text{ دلار} = \text{قیمت اجناس منطبق}$$

$$۸۰۰ \text{ دلار} = \text{قیمت اجناس غیر منطبق}$$

$$\text{ثمن تقلیل یافته} = \frac{۱۲۰۰ \times ۸۰۰}{۱۰۰۰} = ۹۶۰$$

بنابراین خریدار باید ۹۶۰ دلار به عنوان ثمن پرداخت کند.

مبحث دوم: زمان ارزیابی

نکته مهمی که در ارزیابی ارزش محصولات باید معلوم کرد این است که قیمت آنها در چه زمانی ملاک عمل قرار می‌گیرد؟ آنچه با بررسی مباحث مطرح شده معلوم می‌گردد اینکه قاعده تقلیل ثمن با دو محدوده زمانی مرتبط است که عبارتند از زمان انعقاد قرارداد و زمان تسلیم. بویژه در معاملات بین‌المللی یا قراردادهایی که به شکل پیش فروش یا سلم صورت می‌گیرد، فاصله بین انعقاد قرارداد و تسلیم محصول به حدی است که تغییر قیمت محصولات کاملاً محتمل است. بنابراین میزان تقلیل یافته از ثمن با انتخاب زمان ارزیابی و تقویم محصولات ارتباط وثیق دارد.

در پیش‌نویس مورخ ۱۹۷۸ کنوانسیون بیع، مانند ماده ۴۶ کنوانسیون قانون یکنواخت بیع بین‌المللی کالاها^۱ (ULIS)، فرمول محاسبه میزان تقلیل عبارت بود از تفاوت ارزش محصولات غیر منطبق با محصولات موضوع توافق در زمان انعقاد قرارداد اما بعدها زمان تسلیم کالا معیار قرار گرفت. این تغییر موضع کاملاً از پشتوانه منطقی برخوردار است. زیرا ارزیابی ارزش محصولات در زمان تسلیم با حقیقت انطباق بیشتری دارد و با تحلیل اراده طرفین سازگارتر است. فرض کنید به موجب قرارداد فروشنده کالای (الف) را به خریدار فروخته در حالی که

^۱ - Convention relating to a Uniform Law on the International Sale of Goods - The Hague, July 1, 1964

اقدام به تسلیم کالای (ب) نموده است. تحلیل قرارداد این نکته را معلوم می‌سازد که در زمان انعقاد عقد، تسلیم کالای (ب)، به هیچ وجه اجرای تعهد بایع محسوب نمی‌گردد زیرا موضوع توافق کالایی دیگر بوده است. تنها در زمان تسلیم و اطلاع یافتن از عدم انطباق محصول از جانب خریدار است که کالای (ب) در رابطه طرفین موثر می‌شود. به دیگر سخن کالای (ب) در زمان انعقاد قرارداد متعلق اراده طرفین نبوده است اما اقدام فروشنده در تسلیم اشتباهی، و پذیرش آن از طرف خریدار موجب می‌شود این محصول از این زمان (زمان تسلیم) قابلیت انتقال به مشتری را پیدا کند. بنابراین باید همین زمان را ملاک ارزیابی قیمت دانست نه زمان عقد را. به علاوه چنین پذیرفته شده است که تقلیل ثمن اصولاً برای جبران خسارت خریدار است پس در اعمال آن باید منافع خریدار را در نظر گرفت و دادن اختیار تصمیم‌گیری در زمان تسلیم و در نظر داشتن تغییرات قیمت در بازار در این زمان، به بهترین نحو می‌تواند منافع او را تامین کند. در نتیجه باید گفت موضعی که کنوانسیون اتخاذ کرده است بهترین راه حل است. (Will, 1987, p. 28)

مبحث سوم: مکان ارزیابی

این سؤال نیز قابل طرح است که ارزیابی قیمت محصولات در چه مکانی باید صورت پذیرد. برخلاف مورد قبل کنوانسیون در این مورد صراحتی ندارد در نتیجه بین آرای صاحب نظران و محاکم اختلاف نظر ایجاد شده است. برخی معتقدند باید مکانی را مدنظر داشت که اولین مقصد کالاها است و در صورتی که تعیین چنین مکانی محلی امکان پذیر نبود باید مکان تسلیم محصولات غیر منطبق را ملاک قرار داد. اگر مورد اخیر هم میسر نگردد باید این اختیار را به خریدار داد که از میان محل تجارت خود یا فروشنده یکی را انتخاب کند. اولین مقصد کالاها به عنوان اولویت مکانی از این نظر مهم است که مستقیماً مرتبط با منافع خریدار است و تقویم محصول در این مکان معمولاً هزینه تعمیر و یا فروش مجدد آن را برای او معلوم می‌کند. (Will, 1987, p. 28)

اختلاف نظر بین هیات‌های تدوین کنوانسیون نیز وجود داشت؛ هیات آرژانتین، پرتغال و اسپانیا به نحو مشترک پیشنهاد کردند مکان ارزیابی محصولات، محل اقامت خریدار باشد. در مقابل هیات نروژ بیان کرد محل تسلیم کالا باید به عنوان ملاک پذیرفته شود. برخی از شارحین کنوانسیون معتقدند با توجه به هدف و نتیجه تقلیل ثمن، مکان ضابطه مند محلی است که فروشنده موظف است تعهد خود را در آنجا به انجام برساند. بنابراین در مواردی که فروشنده متعهد به حمل کالا است مکان مقصد مدنظر قرار می‌گیرد (Enderlien, 1992, p. 22)

نهایتاً آنچه باید گفت اینکه در این مورد حل اختلاف با رویه قضایی است و از طرف کنوانسیون اعلام موضعی صورت نگرفته است.

گفتار چهارم: مقایسه تقلیل ثمن با سایر طرق جبران خسارت

پیشتر بیان شد که تردید اصلی حقوقدانان کامن لا در پذیرش تقلیل ثمن به عنوان قاعده‌ای مستقل، عدم تفاوت آن با جبران نقدی خسارت بوده است. اما باید گفت این دو شیوه علی‌رغم آثار و نتایج مشابه، دو طریق کاملا مجزا و متمایزند. تقلیل ثمن که در کنوانسیون مورد اشاره قرار گرفته است موضوعی متفاوت از جبران نقدی خسارت دارد زیرا مبنای آن بر اساس نفس تعهد و التزام طرفین بر حفظ آن است در حالی که در سایر طرق جبران خسارت به بهروری و کارآمدی اقتصادی توافق توجه می‌شود. بنابراین در تقلیل ثمن بر خلاف سایر طرق جبران خسارت اعمال قاعده منوط به وجود زیان بالفعل برای خریدار نیست. تقلیل ثمن شیوه‌ای است که مانع از حصول منافع باد آورده و غیر منتظره برای فروشنده می‌شود تا بایع چه بر پایه تحلیل قرارداد و چه به حکم قانون نتواند با انجام رفتاری نامشروع کسب منفعت کند (Enderlien, 1992, p. 23) همچنین در تقلیل ثمن بر خلاف مطالبه نقدی خسارت از شیوه مقطوع استفاده نمی‌شود بلکه براساس نسبت اختلاف ارزش محصولات رفتار می‌شود.

گفتار پنجم: مزایای استناد به تقلیل ثمن

از دیگر تفاوت‌های تقلیل ثمن با سایر طرق جبران، مزایایی است که ممکن است بر اساس استناد به تقلیل برای فرد ایجاد شود. به موجب ماده ۷۹ کنوانسیون در صورتی که متعهد اثبات نماید عدم انجام تعهد بواسطه تحقق مانعی خارجی بوده که به شکل متعارف در زمان انعقاد قرارداد قابل پیش بینی نبوده است، مسئول تلقی نخواهد شد. در این فرض و سایر مواردی که به موجب این ماده فروشنده، به عنوان یکی از طرفین قرارداد معاف از مسئولیت است، در مورد خسارت ناشی از عدم انطباق محصول امکان مطالبه خسارت به شکل نقدی نیست اما همچنان می‌توان خواستار تقلیل ثمن شد. زیرا مبنای تقلیل ثمن (رعایت عدالت نسبت به خریدار و جلوگیری از دارا شدن بلاجهت فروشنده) در چنین مواردی از بین نمی‌رود. در واقع قوه قاهره تنها حق جبران خسارت به شکل نقدی را غیر ممکن می‌کند اما اگر خریدار محصولات ناقص را بپذیرد به استناد بند اول ماده ۴۵ تنها می‌تواند خواستار تقلیل ثمن شود. در سایر موارد زوال مسئولیت فروشنده (مانند شرط تبری در قرارداد) نیز همین تحلیل قابل تایید است. در فروضی که خریدار در اثبات ارکان مسئولیت فروشنده با مشکل مواجه شود هم مناسب‌ترین راه حل تقلیل ثمن است. نهایتاً در جایی که بواسطه نوسانات بازار در فاصله زمانی بین انعقاد توافق تا تسلیم، قیمت کالاها به شدت کاهش یابد منفعت خریدار اقتضا می‌کند اقدام به تقلیل ثمن کند در حالی که اگر قیمت محصولات افزایش یابد معمولا به جبران نقدی خسارت استناد می‌شود زیرا چنین امری با منفعت قراردادی مورد انتظار وی منطبق است. (Honnold, 1999, p. 24; Shin, 2005, p. 32)

گفتار ششم: ابهامات کنوانسیون در مورد تقلیل ثمن

اولین اشکال، مربوط به وضعیت خریداری است که متعهد شده است به عنوان ثمن علاوه بر پول نقد مقداری کالا یا خدمات را نیز به فروشنده تسلیم کند. در واقع در این فرض ثمن تنها وجه نقد نیست و به همین علت امکان تقلیل در آن محل اشکال است. در ابتدا باید دانست که در این فرض هم می توان ثمن را تقلیل داد. مبانی و آثار تقلیل ثمن تمایزی بین وجه نقد و غیر آن ایجاد نمی کند. اما نحوه تقلیل ثمن اینگونه است که ارزش پولی کالا یا خدمات مورد نظر را در زمان انعقاد قرارداد در نظر گرفته و با اضافه کردن به وجه نقد مجموعاً به عنوان ثمن در نظر می گیریم. زمان انعقاد قرارداد ملاک است چراکه طرفین در این زمان میزان ارزش تعهدات متقابل یکدیگر را ارزیابی و محاسبه کرده‌اند.

سؤال دیگر اینکه آیا کاهش ثمن تنها در بخش نقدی آن اعمال می‌شود؟ و اگر چنین است در فرضی که میزان تقلیل یافته بیش از بخش نقدی است، آیا فروشنده باید تفاوت آن را متحمل شود؟ به نظر می رسد در این مورد باید اختیار را به خریدار داد تا بتواند بین کاهش مقداری از پول و مطالبه مابقی از فروشنده و یا کاهش بخشی از کالاها و خدمات تعهد شده، یکی را انتخاب کند.

اشکال دیگر در جایی است که قرارداد بین خریداران و فروشندگان متعدد واقع شده باشد. در صورتی که خریدار عقدی واحد را با چندین فروشنده منعقد کند و نسبت به هر یک از آنها اعلام تقلیل ثمن نماید باید تقلیل را در رابطه با تمام فروشندگان موثر دانست زیرا مطالبه تقلیل ثمن ماهیت قرارداد را تغییر داده و شرایط جدیدی از نظر معوض و عوض بر آن حاکم می‌کند اما اگر خریداران متعدد باشند و در مطالبه تقلیل از ثمن بین آنها اختلاف باشد، شیوه جبران خسارتی که اول اعلام شده ملاک عمل است و در نهایت در صورتی که چند خریدار در مقابل چند فروشنده اقدام به انعقاد قرارداد کرده باشند، همچنان اولین شیوه خسارتی که توسط یکی از خریداران اعلام شده اولویت دارد (Will, 1987, p. 29) به نظر می‌رسد راه حل مزبور جهت تسهیل رسیدگی در دادگاه اتخاذ شده است. همچنان که سبب می‌شود اختلاف بین خریداران موجب تاخیر در اجرای قراردادهای بین‌المللی نگردد. (داراب پور، ۱۳۷۴، ص ۲۲۱)

فصل دوم: تقلیل ثمن در فقه

در فصل اول این مقاله، به بررسی شرایط و آثار تقلیل ثمن در کنوانسیون بیع بین‌المللی پرداختیم. موضوع بحث در این فصل بررسی امکان تقلیل ثمن در فقه است و اینکه شرایط احتمالی آن چیست. در کتب فقهی نیز مباحث مربوط به ایجاد اختلال در اجرای تعهد قراردادی مطرح شده است و احتمال تقلیل ثمن را باید در همین مطالب جستجو نمود زیرا بیان کردیم که تقلیل ثمن در واقع یکی از آثار اشتباه در تسلیم است که در مفهوم وسیع آن شامل

تسلیم ناقص نیز می‌گردد. اجرای ناقص تعهد می‌تواند به دو شکل نقصان در کیفیت محصول تسلیم شده و نقص کمی در آن تقسیم شود. در مورد اول خریدار می‌تواند به ارزش استناد نماید و در فرض دوم ممکن است عقد واحد به عقود متعدد منحل شود تنها در صورت تجزیه عقد است که امکان تقلیل ثمن وجود دارد چرا که در چنین فروضی در ازای هر جزء از عقد جزئی از ثمن نیز قرار می‌گیرد. بیان خواهیم نمود که در مورد ارزش به نظر می‌رسد که شیوه مطالبه در حقوق ایران متفاوت از کنوانسیون است. بنابراین مناسب است بحث اصلی را به موارد انحلال عقد در فقه و آثار آن اختصاص دهیم.

گفتار اول: تبیین قاعده

در کلام فقها انحلال به دو معنا مورد استفاده قرار می‌گیرد: یک معنای عام که منظور از آن پایان پذیرفتن و الغای عقد است مانند اینکه گفته می‌شود فسخ از اسباب انحلال عقد است. و معنای دیگر تجزیه و تبعض عقد است که در این معنا منظور از انحلال عقد تجزیه شدن عقد است. به این توضیح که عقدی که به صورت واحد منعقد شده بود به دلیل عارض شدن عاملی به چند عقد تجزیه شود. فقها این بخش را ذیل قاعده «العقد ینحل الی العقود» مورد بحث قرار داده‌اند. (مراغی، ۱۴۱۷، ص ۷۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ص ۱۶۶) البته در این میان باید توجه داشت که انحلال عقد مانند بسیاری دیگر از نهادهای حقوقی دارای شرایطی است که بدون احراز آنها انحلال صورت نمی‌پذیرد. همچنین باید دانست اعمال این قاعده مختص عقود نبوده و ایقاعات را نیز شامل می‌شود اما با توجه به موضوع بحث ما، اعمال این قاعده در عقود مورد بررسی قرار می‌گیرد.

به طور خلاصه می‌توان گفت انحلال عقد عبارت است از اینکه عقد به اجزای متعددی تجزیه شود و هریک از اجزا قابلیت این را داشته باشد که متعلق حکمی جدا قرار بگیرد. در این صورت جزئی از عقد بواسطه عارض شدن مانع تاثیر مختل می‌گردد اما جزء دیگر عقد صحیح است به همین علت ثمن در ازای آن قابل پرداخت است.

گفتار دوم: مدارک و مستندات قاعده

۱- اجماع: بیان شده است که این مطلب نزد فقها اجماعی است که عقود می‌توانند منحل شوند. در واقع اینکه به تجزیه عقد در فروع بسیار زیادی اشاره شده است و کسی هم متعرض عدم صحت آن نشده است به معنای پذیرش اجماعی آن است به عنوان نمونه در جایی که بخشی از مبیع ملک مالایملک بوده و یا متعلق به غیر است به نظر فقها در بخشی که قابلیت نقل و انتقال وجود داشته است بیع واقع و معامله صحیح است و در آن بخش که امکان معامله

وجود نداشت یا متعلق حق غیر بوده معامله فاقد اثر است. علت این امر آن است که در بخشی از مبیع که معامله به تمامی دارای شرایط صحت بوده است مانعی در مورد تاثیر عقد وجود ندارد و در واقع مانع حادث شده (عدم قابلیت نقل و انتقال - متعلق به غیر بودن) تنها در یک بخش تاثیرگذار خواهد بود نه در تمام عقد. اما همانگونه که بارها ذکر شده است چنین اجماعاتی را نمی‌توان به عنوان دلیل اصطلاحی، اجماع خواند چراکه احتمالا مبنای آن احادیث بوده است. (مراغی، ۱۴۱۷، ص ۷۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ص ۱۶۶)

۲- **استقرا:** این مورد را میرفتاح در کتاب خود نقل می‌کند ایشان ذکر می‌کنند: «ما موارد و مصادیق عقود و ایقاعات را مورد بررسی قرار داده ایم و انحلال آنها را به دلیل اجماع، نص و یا حتی بدون علت یافتیم در مواردی که فقها بدون وجود نص به انحلال حکم کرده‌اند مسلما قاعده‌ای در پس ذهن آنها بوده است که با توجه به آن حکم نموده اند و این قاعده در حقیقت غیر از قاعده انحلال عقد نمی‌تواند بود» (مراغی، ۱۴۱۷، ص ۷۱)

۳- **بنای عقلا:** اکثر فقها بنای عقلا را نیز به عنوان یکی از مستندات این قاعده ذکر می‌کنند. در نظر ایشان عقلا در تمام عقود اگر بخشی به علت مانع، صحیح تلقی نشود مانع را تنها در همان بخش موثر می‌دانند و ممنوعیت یا بطلان را نسبت به بخش دیگر سرایت نمی‌دهند. این بنا از آنجا که مورد رد شارع واقع نشده است معتبر است و می‌تواند مبنای قاعده مورد بحث باشد. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، صص ۱۶۷ و ۱۶۰؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ص ۷۵)

گفتار سوم: شرایط اعمال قاعده

بیان شد که قاعده انحلال عقد دارای شرایطی است این شرایط را در مورد عقد و موضوع آن بررسی می‌نماییم:

الف - شرایط موضوع عقد: باید به این نکته توجه نمود که انحلال عقد تنها در مواردی است که مورد عقد قابلیت تجزیه داشته باشد. در واقع اعمال قاعده از این نظر مقید بوده و قید آن توانایی تجزیه کردن موضوع است. البته ذکر خواهد گردید که انحلال از نقطه نظرات مختلفی محقق می‌شود اما در مورد متعلق عقد، اگر مورد بتواند با در نظر گرفتن نوع عقد منحل شود انحلال صورت می‌پذیرد. در واقع ملاک امکان تجزیه به همان عمل حقوقی است نه سایر عقود. مثلا در مورد نکاح زن واحده این شرط محقق نیست چراکه از نظر شرعی عقدی برای به نکاح درآوردن بخشی از زن تشریح نشده است و تنها می‌توان زن را به تمامی مورد نکاح قرار داد. ضوابط مختلفی در این مورد بیان شده است اما می‌توان گفت قابلیت توزیع ثمن بر آنچه خالی

از خلل است مهمترین ملاک است. در حقیقت قیمت اجزا باید به نسبت کمیت آنها در قیاس با کل و مجموع، قابل تعیین باشد. به عنوان نمونه اگر یک تن گندم به ۳۰ دینار فروخته شود قیمت نصف آن ۱۵ دینار و قیمت ثلث آن ۱۰ دینار و... است اما در فرضی که اسبی به قیمت ۱۰۰ دینار فروخته شود نمی توان معلوم کرد از این ۱۰۰ دینار چه میزان بهای سر اسب و چه مقدار قیمت پا و سایر اجزای آن است بنابراین در این مورد انحلال به دلیل عدم قابلیت مورد قابل تحقق نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۸) به نظر می‌رسد در مورد این شرط منظور فقها از قابلیت موضوع عقد، امکان تجزیه موضوع با توجه به عقد مورد نظر است. مثال نکاح در این زمینه بسیار روشنگر است. بر همین اساس نمی توان توجیه بیان شده در مورد مثال اسب را پذیرفت. زیرا با پذیرش آن قاعده انحلال عقد تنها به موضوعات متساوی الاجزا محدود می‌شود در حالی که چنین نیست و می توان در مختلف الاجزا نیز حکم به انحلال عقد نمود. به دیگر سخن در جایی که بتوان بر مبنای کسر مشاع موضوع را تقسیم نمود نیز قاعده انحلال قابل اجرا است. در چنین صورتی عقد تنها در بخش مشاعی خالی از مانع صحیح تلقی می‌شود.^۱

همچنین علاوه بر مالیت داشتن، ضروری است عرفا بتوان ثمن را بر آنچه خالی از مانع است توزیع کرد. مثلا اگر مورد بیع اتومبیلی بوده است که قبل از قبض تلف شده است و فقط زاپاس و جک آن باقی مانده عرفا ثمن قابل توزیع نیست اگرچه اشیاء باقی مانده مستقلاً ارزش داشته و می‌توانند مورد معامله قرار گیرند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۸). این استدلال را می‌توان با تحلیل اراده طرفین هم تایید نمود زیرا در مثال مذکور عدم مطابقت موضوع عقد به حدی است که می‌توان گفت قصد طرفین از قرار داد با آن متباین است ولو اینکه اجزای قابل انتقال دارای ارزش مالی باشند. برخی از فقها معتقدند قابلیت تقسیم اگر به صورت مشاعی هم باشد انحلال ممکن است. در این موارد چون مبیع نسبت به کسر خارجی قابل انحلال است، قاعده در مورد آن اجرا می‌شود. شرط دیگر برای انحلال و تجزیه عقد آن است که مالیت موضوع بواسطه هیات اجتماعی آن نباشد. توضیح اینکه گاهی عقد بر دو امری واقع می‌شود که اگرچه در وجود مستقل از یکدیگرند اما به این علت که هر کدام از آنها منفرد از یکدیگر مال محسوب نمی‌شود انحلال عقد نسبت به آنها ممکن نیست. به دیگر سخن مالیت هریک از آنان

۱. و إن لم یکن للجزء الخارجی قيمة، فریما ینحلّ العقد إلی عقود متعدّدة بحسب الكسور المشاعة فی العوضین. مثلا إذا باع فرسا نصفه المشاع لغيره، فهذا العقد ینحلّ إلی عقدین: أحدهما متعلّق بالنصف الذی یملکه العاقد، و هو عقد صدر من مالکة، و یجب علیه الوفاء به، و الثانی: عقد متعلّق بمال الغیر، و هو عقد صادر عن غیر المالك، فیکون فضولیا یتحتاج نفوذه إلی إجازة المالك. و معنی الانحلال هو أنّ العقد الواحد و إن كان واحدا بحسب الصورة، و لكن عند الدقّة عقود متعدّدة، و لكن بالقوّة لا بالفعل (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۶۱؛ مراغی، ۱۴۱۷: ۷۷)

در صورت اجتماع با دیگری است مانند یک جفت کفش یا جوراب که عقلا در حالت عادی به تنهایی برای آنها قائل به مالیت نمی‌شوند. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ص ۱۶۳)

ب- شرایط عقد: باید توجه نمود هر عقد و ایقاع به موجب قاعده انحلال تنها به عقد یا ایقاعی از جنس خود تقسیم می‌شود. بنابراین مثلاً بیع واحد به موجب این قاعده به چند بیع تجزیه می‌گردد. پس با اعمال این قاعده نمی‌توان مثلاً از بیعی واحد چند اجاره و بیع تجزیه نمود چراکه تجزیه فقط به همجنس ممکن است. بنابراین علاوه بر قابلیت انحلال موضوع، عقد نیز باید قابل انحلال باشد.

گفتار چهارم: بررسی امکان وقوع انحلال

در این گفتار به بیان این نکته می‌پردازیم که آیا انحلال عقد با اشکال عقلی یا نقلی مواجه است یا خیر. در حقیقت ادله موافقان و مخالفان پذیرش این قاعده در این بخش مطرح می‌شود. لازم به ذکر است بیشترین حجم مباحث مطرح شده ذیل قاعده انحلال مرتبط با همین مطلب است. ابتدا به بیان اشکالات مخالفین قاعده می‌پردازیم و سپس پاسخهای ارائه شده به آنها را مطرح و بررسی می‌نماییم:

الف- ادله مخالفین: اولین اشکالی که مخالفین مطرح می‌کنند مخالفت قاعده انحلال با قاعده: «العقود تابعه للقصد» است. به موجب این قاعده کلیه شئون معامله تابع قصد طرفین است. اراده خلاقه طرفین که موجب ایجاد قرارداد است منبع اصلی تفسیر عقد تلقی می‌شود. چون تاثیر اسباب و تقابل اجزا مقید به قصد است و از طرفی قصد طرفین، معامله مجموع به مجموع بوده است اگر تغییری در عقد به صورت تغییر و تجزیه آن صورت بگیرد در واقع خلاف اراده طرفین بوده و اسباب بی اعتباری عقد است. در عمل هم بسیار اتفاق می‌افتد که شخص به معامله مجموعی راضی است و اگر قسمتی از معامله به هر علتی بلااعتبار شود او نیز به معامله رضایت نمی‌دهد.

دومین اشکال با استناد به قاعده «ماقصد لم یقع و ماوقع لم یقصد» بیان گردیده است. به این بیان که آنچه مورد تبعیض واقع شده و عقد نسبت به آن صحیح اعلام می‌شود متعلق قصد طرفین قرار نگرفته است. بنابراین در جایی که معلوم شود بخشی از قرارداد معتبر نیست باید به استناد این دو قاعده عمل حقوقی فوق را باطل دانست نه اینکه حکم به صحت بعض آن داد. سومین اشکال این است که انحلال عقد به عقود متعدد به معنای معاوضه هر جزء نسبت به عوض دیگر است و این امر سبب جهالت به عوض و معوض می‌شود زیرا مشخص نیست هر جزء

از مثنی در مقابل چه بخشی از ثمن فروخته شده است. در حالی که در اغلب معاوضات علم به موضوع لازم است. (سلجوقی، ۱۳۶۸، ص ۱۴)

ب- ادله موافقین: موافقین در ابتدا با بیان کلیاتی در مورد نحوه تاثیر اراده در متعلق آن، به ایضاح مطلب پرداخته و سپس به ایرادات وارده پاسخ داده اند: بیان شده است تاثیر علل و اسباب شرعی عینا همانند علل و اسباب حقیقی است به این معنا که در هر دو قابلیت محل و متعلق، از شرایط تاثیر علل است. تاثیر علل، فرع بر قابلیت موضوع آن ها است. با این حال تحقق حکم شرعی در متعلق مرکب متوقف بر قابلیت اجزای آن است چراکه موضوع مرکب در واقع تشکیل شده از اجزای مختلف است. همچنین در صورتی که یکی از اجزا به واسطه عارض شدن مانع شرعی یا قانونی باطل تلقی شد و سبب شرعی در آن مورد فاقد تاثیر گردید این منع به دیگر اجزا سرایت نمی کند و آنها تحت شمول تاثیر سبب مورد نظر باقی خواهند ماند. زیرا اصل، بر عدم ارتباط اجزاء است. میان هریک از اجزای یکی از عوضین و اجزای طرف دیگر که از حیث نسبت به مجموع، متساوی می باشند تقابل وجود دارد بنابراین هر معاوضه واحد نسبت به مجموع در حکم معاوضات متعدد است.

ممکن است گفته شود در نظر شارع هیات مجموعی موضوع عقد دارای خصوصیت است اما این نظر صحیح نیست چراکه زمانی که نقل و انتقال هریک از موارد به صورت منفرد و مستقل ممکن است نشانگر این نکته است که مجموع خصوصیتی ندارد. اگر نقل و انتقال منفرد امکان پذیر نبود اما به صورت مجموعی امکان داشت ادعای مطرح شده صحیح می بود اما مسلما چنین نیست و میان حالت اجتماع و انفراد تفاوتی وجود ندارد. (بروجردی عبده، ۱۳۸۰، ص ۹۰؛ مراغی، ۱۴۱۷، ص ۷۲) به دیگر سخن تاثیرگذاری اسباب شرعی‌ای چون بیع بر متعلق متعدد، منوط به صحت تمام اجزای آن نیست و در صورتی که بخشی از اجزا صحیح نباشند این عدم صحت به دیگر اجزا سرایت نمی کند. دلیل دیگری که می توان ذکر کرد این است که عقد مقتضی انتقال جمیع اجزای متعلق است حال اگر بعضی از اجزا به دلیل مانع منتقل نشوند شک حاصل می شود که آیا انضمام اجزا شرط است یا اینکه فقدان برخی از آنها مانع تلقی می شود. در پاسخ باید گفت اصل، عدم مانعیت و عدم شرطیت است چرا که این رابطه (مانعیت و شرطیت) یا به جعل شارع است که نیاز به دلیل دارد (در مانحن فیه چنین بیانی از طرف شارع و جود ندارد بلکه می توان گفت خلاف آن اثبات شده است) و یا اینکه از سوی طرفین معین شده است (در صورتی که ظاهر لفظ چنین دلالتی ندارد و مفروض هم این است که قید مجموعیت شرط نشده است).

بنابراین باید گفت این قاعده منافاتی با قاعده العقود تابعه للقصود ندارد چراکه معنای این قاعده این نیست که هرچه قصد شده واقع شود بلکه به این معناست که هرآنچه واقع شده است باید متعلق قصد طرفین قرار گرفته باشد. در قاعده انحلال هم چیزی بدون قصد طرفین واقع نمی‌شود چون بیان شد که قصد و اراده طرفین در مجموع بر تمام اجزای آن هم مترتب است بنابراین مثلا اگر قصد آنها معامله ۱۰۰ کیلو گندم بوده است هر کیلو از گندمها متعلق قصد طرفین قرار گرفته است. در واقع همانگونه که کل از اجزا تشکیل شده است قصد کل هم از قصد اجزای آن متشکل است.

البته ممکن است در فرضی خاص مجموع مورد معامله به نوع وحدت مطلوب مورد قصد طرفین باشد اما این مورد را باید از اوضاع و احوال و یا شرط ضمن عقد احراز کرد. درحقیقت در جایی که چنین نشانه‌هایی وجود نداشته باشد اصل بر این است که قصد طرفین انجام معامله به نحو وحدت مطلوب نیست. مرحوم بجنوردی در پاسخ به اشکال دوم و استناد به قاعده ماقصد... بیان می‌کنند آنچه واقع شده مورد قصد طرفین هم بوده است بنابراین نمی‌توان گفت در فرض تجزیه متعلق تجزیه شده را طرفین قصد نکرده بودند چراکه آنچه واقع شده بخشی از کلی است که متعلق قصد قرار گرفته است. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ۱۶۹) اما به نظر می‌رسد پاسخ مطرح شده قابل پذیرش نیست چراکه در بیان این اشکال از جانب مخالفین مطالبی که مرحوم بجنوردی در مقام پاسخ به آن برآمده است مقصود نبوده بلکه استناد به قاعده ماقصد... بیان دیگری از اشکال اول است یعنی طرفین قصد مجموع کرده اند و هرگونه عملی که خلاف این امر نتیجه دهد مخالف اراده و قصد ایشان است. بنابراین پاسخ به آن با توجه به مطالبی است که پیشتر ذکر شد.

در مورد اشکال سوم هم چنین پاسخ داده شده است که چنین جهالتی در بیع که ادق معاوضات است مانع محسوب نمی‌شود کما اینکه معاوضه بر اجزای مشاع (به عنوان ثمن و مئمن) بعد از معلومیت مجموع صحیح است. بنابراین در مورد سایر معاوضات هم به طریق اولی ایجاد اشکال نمی‌کند (مراغی، ۱۴۱۷، ص ۷۶). به علاوه شرط معلوم بودن عوضین به عنوان یکی از شروط صحت عقد در حین عقد موجود بوده است و عارض شدن جهالتی در مورد آن به عقد صدمه‌ای نمی‌زند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ص ۷۵)^۱

ج- بررسی ادله طرفین: همانگونه که اشاره گردید بخش اصلی در پذیرش یا عدم پذیرش قاعده، تحلیل اراده طرفین است موافقین قاعده، با بیان اینکه ممکن است در فروضی خاص قصد طرفین بر این تعلق گرفته باشد که مجموع به عنوان وحدت مطلوب مدنظر قرار گیرد بیان

۱. برای دیدن نظری که انحلال عقد را نه بر پایه تجزیه قصد انشاء، بلکه بر اساس تكثر سلطه بواسطه تعدد متعلق آن می‌داند رک: دکتر جعفری لنگرودی، تاثیر اراده در حقوق مدنی، ص ۷۷.

می‌کنند در حالت عادی چنین نشانه‌ای وجود ندارد و تنها با تصریح طرفین و یا بواسطه اوضاع و احوال می‌توان به این امر پی‌برد. اما به نظر می‌رسد نظریه مخالفین اقوا باشد چراکه در مانحن فیه چنین نشانه‌ای موجود است و آن ظاهر رفتار طرفین است. در واقع باید انصاف داد رفتاری که آنها انجام می‌دهند و با ایجاب و قبولی واحد اقدام به انعقاد عقد می‌کنند ظهور در این دارد که موضوع توافق به عنوان مجموعه‌ای واحد مورد قصد آنها بوده است و حتی اگر خلاف این امر را قصد کرده باشند باید به آن تصریح کنند. مهمترین سئوالی که این نظر ایجاد می‌کند اینک چرا در قوانین بسیاری از کشورها این قاعده پذیرفته شده است در حالی که متعاقب تحلیل فوق باید عقد را باطل دانست؟ در واقع مبنای عمل قانون‌گذاران را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ در پاسخ به این سئوال برخی از اساتید به بیان تئوری اداره عقد می‌پردازند به این توضیح که در نظر قانونگذاران عقود دارای تبعات و آثار اجتماعی فراوانی است که توجه نکردن به این آثار و حکم به بطلان عقود عواقب نامطلوب متعددی به همراه دارد بنابراین سعی قانون این است که تا حد امکان اقدام به حفظ عقود و بارکردن آثار قانونی نماید به همین علت در فرض فوق بر خلاف اراده و قصد طرفین و مبتنی بر مصالح اجتماعی عقد را به تمامی باطل ندانسته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۵۲؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۵۵، ص ۲۲). به علاوه در مورد تقلیل ثمن آنچه باید مدنظر قرار گیرد منافع خریدار است و ممکن است پذیرش کالاهای تسلیم شده به شکل ناقص منفعت او را بهتر تامین کند. بر همین اساس قانونگذار قدرت انتخاب را به خود او داده است.

گفتار پنجم: زمینه های اجرای قاعده انحلال

در این بخش به این امر پرداخته می‌شود که فقها در چه مواردی حکم به انحلال عمل حقوقی می‌دهند و چه مواردی را مشمول این قاعده می‌دانند. می‌توان گفت آنچه مورد بحث است زمینه های تبعض صفقه است. معاوضه دارای عرکن است: عوضان، متعاقدان و ایجابان هر یک از این ارکان قابلیت وحدت یا تعدد را دارند. مثلاً ممکن است ایجاب متعدد باشد و قبول واحد یا بالعکس. ملاک وحدت و تعدد صفقه می‌تواند هر یک از موارد فوق باشد یعنی در بررسی این امر که معامله ای واحد است یا متبعض یا باید عوضین را ملاک دانست یا ایجابان را و یا موجب و قابل را. اما باید دانست مسلماً تعدد ثمن مستلزم تعدد معامله است و نمی‌توان تصور کرد ثمن واحد و معامله متعدد باشد خواه ایجاب و قبول و متعاقدین متعدد باشند خواه واحد. چراکه بعد از فرض تعدد، مقتضی است در ازای هر ثمن معوض منفردی هم وجود داشته باشد. در حالی که وحدت ثمن اقتضا می‌کند که ثمن به تمامی در ازای مبیع باشد. بنابراین ممکن نیست در فرض وحدت ثمن بخشی از آن در ازای بخش معینی از مثن قرار گیرد.

مثلا اگر بایع بگوید کتاب و خانه ام را به فلان درهم فروختم صفت واحد صورت گرفته است درحالی که اگر گفته شود خانه ام را به فلان درهم و کتابم را به فلان درهم فروختم دو معامله واقع شده درحالی که ایجاب و قبول یکی بوده است. حال ممکن است در فرض فوق به دلیلی خاص مانعی در یکی از مبیع ها حاصل شود که سبب شود در آن مورد عقد تاثیر گذار نباشد در اینجا طرفین میتوانند با تعیین سهم آن بخش از کل ثمن عقد را نسبت به آن بخش دیگر معتبر دانند^۱ (بروجردی عبده، ۱۳۸۰، ص ۹۶؛ مراغی، ۱۴۱۷، ص ۸۰). تبعض صفت بر اساس وقوع خلل در عقد است. خواه آن خلل سبب بطلان قسمتی از عقد بشود و یا مبطل آن نباشد و خلل بر سه نوع است:

- ۱- خلل در موضوع عقد نه در وصف آن بنابراین بخش معیوب بودن عوضین خارج از بحث تبعض صفت است
 - ۲- خلل در عاقد یعنی یکی از متعاقدین دارای شرایط لازم برای انعقاد عقد نباشد در این صورت بیع نسبت به سهم او دچار اخلال شده و تبعض صفت حاصل می شود به عنوان نمونه اگر متوفی دارای دو وارث باشد و ماترک او از جانب هر دو وارث در معامله ای واحد به شخص دیگری فروخته شود و بعد معلوم شود یکی از این وارث (به عنوان فروشنده) در زمان معامله دارای جنون بوده است در این فرض معامله نسبت به سهم ورثه ای که دارای قصد انشاء بوده است صحیح می باشد و فقط نسبت به سهم ورثه فاقد جنون بی اعتبار است.
 - ۳- خلل در خود عقد مانند اینکه در بیع سلم بایع علاوه بر مبیع در ذمه عین شخصی را هم ضمیمه کند و برای هر دو مبیع ثمن واحد در نظر گرفته شود ولی ثمن در مجلس تسلیم نشود در اینجا بیع نسبت به مبیع در ذمه باطل است. چراکه از شرایط صحت بیع سلم تسلیم ثمن در مجلس معامله است و در فرض چنین اتفاقی نیفتاده است. اما نسبت به مبیع معین معامله صحیح است بنابراین ملاحظه می شود در این فرض در شرایط صحت عقد خلل وارد شده است. لازم به ذکر است خلل در عقد یا به صورت مقارن و همزمان عقد است که در اغلب فروض هم چنین است و یا از نوع خلل حادث می باشد که بعد از عقد حادث شده و موجب انحلال عقد در بعضی از مبیع می گردد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۵)
- آنچه به عنوان تقلیل ثمن اتفاق می افتد از آثار خلل عقد در موضوع عقد است آن هم اختلالی که مقارن با عقد نیست بلکه در زمان تسلیم ایجاد شده است. بنابراین می توان فهمید بر خلاف آنچه گفته اند (صفایی، ۱۳۸۴، ص ۲۸۱) ارش را نمی توان مصداقی از اعمال قاعده تقلیل ثمن در حقوق

۱. بار دیگر تاکید می شود در مواردی که بتوان حکم به تعدد صفت نمود تقلیل ثمن نیز ممکن است. بنابراین در مثال مزبور اگر بایع از بین خانه و کتاب یکی را تحویل دهد خریدار حق تقلیل دارد. ماده ۴۴۳ ق.م. «تبعض صفت وقتی موجب خیار است که مشتری در حین معامله عالم به آن نباشد، ولی در هر حال ثمن تقسیط می شود».

ایران دانست چراکه اولاً شیوه محاسبه آن بویژه در مورد زمان تقویم با آنچه در مورد تقلیل ثمن اعمال می‌شود متفاوت است ثانیاً ارزش را نباید در نتیجه تبعض صفقه دانست چراکه بیان کردیم در مورد نقص در اوصاف انحلالی صورت نمی‌گیرد. به علاوه بر خلاف تقلیل ثمن، طبق نظر مشهور ارزش در فقه غرامت محسوب می‌شود و لزومی به پرداخت آن از عین ثمن نیست.

گفتار ششم: بررسی مصادیق انحلال عقد

الف - شرط مقدار: علامه در کتاب تبصره خود ذکر کرده است که اگر طرفین در عقد مقدار مبیع را شرط کردند و نقص آن معلوم شد مشتری مختار است آنچه تحویل داده شده است را رد کند یا اینکه با پذیرش آن بخشی از ثمن را بپردازد. اعم از اینکه اجزای مال متساوی بوده و یا مختلف باشند. البته بعد از تقسیط ثمن نیز بایع مخیر به فسخ است. آنچه بعد از علامه مورد بحث فقها قرار گرفته است اینکه در مواردی که طرفین شرط میکنند مبیع از کمیتهی خاص برخوردار باشد، در صورت اثبات تخلف باید جانب قیدیت را گرفت و معتقد شد مبیع عین معینی بوده است که متصف به وصفی خاص شده و انتفای آن تخلف قیدی از قیود عین است که تنها موجب خیار است و یا اینکه فقدان کمیتهی مورد نظر را فقدان جزئی از مبیع دانست و بیان کرد اگرچه ظاهراً به صورت قید مبیع مورد توافق قرار گرفته است اما مانع تقسیط ثمن نیست؟ بنابراین ضروری است ابتدا رابطه شرط و عقد را از نظر تعلق ثمن به اجمال مورد بررسی قرار دهیم سپس به این بحث بپردازیم که آیا قاعده کلی در مورد شروط در باره شرط مقدار هم قابل اعمال است یا خیر.

به طور کلی باید گفت شرط یکی از موضوعات معاوضه محسوب نمی‌شود بنابراین بخشی از ثمن نیز در ازای آن قرار نمی‌گیرد. (شهیدی، ۱۳۸۶، ص ۲۵) البته این امر بدین معنا نیست که شروط در افزایش ثمن و ارزش معامله موثر نیستند چراکه هر شرطی در راستای جلب منفعتی است بنابراین می‌تواند در افزایش ثمن موثر گردد. قاعده «للشرط قسط من الثمن» در فقه نیز بیانگر همین مطلب است اما در مقام انشاء، معاوضه و تقابل بین عوضین اصلی صورت می‌گیرد و نمی‌توان معلوم کرد چه میزان از ثمن در ازای شرط است (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ص ۳۱۴؛ کیانی، ۱۳۷۶، ص ۱۳). با این حال آنچه ذکر شد مطلق نیست و ضروری است شرط را با توجه به موضوع و متعلق آن به موارد زیر تقسیم نمود:

۱- شروطی که خارج از حقیقت عوض و معوض است: چنین شرطی از ذاتیات عوضین نیست کما اینکه از اوصاف و اجزای آن‌ها نیز به شمار نمی‌آید (شروط خارجی). مانند اینکه در فروش خانه‌ای بر خریدار شرط شود وکالت فروشنده در پرونده‌ای خاص را بپذیرد. این شرط فعل صرفاً التزامی است که از طرف مشتری صورت گرفته است و ارتباطی با اجزای موضوع عقد یا اوصاف

آن ندارد. در چنین شرطی مسلماً هیچ بخشی از ثمن در ازای شرط قرار نمی‌گیرد و در واقع این نوع شرط مشمول قاعده کلی شروط مبنی بر عدم تقسیط ثمن در ازای آن است (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ص ۳۱۴؛ روحانی، ۱۴۱۸، ص ۳۱۹)

۲- شرطی که متعلق آن وصفی از اوصاف مبیع است: در مورد این نوع شروط باید این تفصیل را پذیرفت که گاهی متعلق آن اوصاف عرضیه مبیع است مانند آنکه فروش اتومبیلی مشروط به ساخت فلان سال گردد و در برخی موارد دیگر موضوع شرط وجود اوصاف جوهری است که شئیت اشیاء، مالیت و تعلق اغراض، اولاً و بذات دائر مدار وجود آن اوصاف است. مانند طلا بودن طلا.

در مورد اخیر تخلف موجب بطلان معامله است زیرا آنچه مفقود است قوام بخش حقیقت معامله بوده و با انتفای آن اصولاً معامله ای باقی نخواهد ماند. در واقع آنچه سبب می‌شود افراد جامعه به انجام معامله دست زند اوصاف شیء به این اوصاف است (روحانی، ۱۴۱۸، ص ۳۲۱)

اما شرطی که اوصاف عرضیه را مدنظر قرار می‌دهد به مانند نوع اول شروط بخشی از ثمن را به خود اختصاص نمی‌دهد نهایتاً بواسطه التزام ضمنی که در قرارداد بر اساس آنها ایجاد شده است در صورت تخلف وصف مشروط له حق فسخ معامله را دارد. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ص ۳۱۵)

۳- شرطی که موضوع آن از قبیل کمیت اشیاء و مقدار آن هاست: این قسم شروط دارای دو جنبه‌اند از یک طرف بیانگر جزء مبیع هستند (و به همین علت مرتبط با ذاتیات آن می‌باشند) و از طرف دیگر وصف عرضی آن را بیان می‌کنند. به اعتبار جهت اول بخشی از ثمن در مقابل آن قرار می‌گیرد و به اعتبار جهت دوم مشمول معاوضه و مبادله نیستند. به عنوان مثال زمینی فروخته می‌شود مشروط به اینکه دو هکتار باشد. اگر اثبات شود زمین کمتر از دو هکتار است مشتری حق فسخ دارد بسیاری از فقها و آنگونه که صاحب ریاض ادعا کرده، مشهور آن‌ها معتقدند در این فرض مشتری می‌تواند بین فسخ معامله و یا مطالبه بخشی از ثمن یک طریق را انتخاب نماید. در مقابل برخی چون شیخ طوسی و قاضی ابن براج بیان کرده‌اند تقسیط ثمن در این فرض ممکن نیست و مشتری می‌تواند یا معامله را فسخ کند و یا مبیع را آنگونه که هست بپذیرد. شهید ثانی در مسالک به گروه اول پیوسته و معتقد است جواز تقسیط ثمن با اصول مذهب سازگارتر است. زیرا آنچه در عقد مذکور است اگرچه به صورت وصف و شرط است اما در حقیقت مبین جزئی از مبیع است که در خارج به صورت عین معین مورد معامله قرار گرفته است بنابراین اثبات زوال آن به معنی نبود جزئی از مبیع است. (نجفی، ۱۳۶۵، ص ۲۲۸؛ غروی اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۲۳). برخی دیگر از فقها در اثبات این استدلال به ارتکاز عرفی استناد کرده و بیان نموده‌اند کلام بایع به این صورت که این زمین را فروختم مشروط به اینکه دو هکتار باشد مانند این است که هر هکتار از زمین به فلان مقدار از ثمن فروخته گردد و تخلف از آن موجب می‌شود بخشی از ثمن مسترد گردد. (روحانی، ۱۴۱۴، ص ۸۵)

ممکن است بیان شود وضعیت تخلف از شرط مقدار مانند تخلف از عنوان مبیع است. بنابراین همچنان که اگر عنوان مبیع مجهول باشد به بطلان عقد می‌انجامد، اثبات اختلاف در کمیت آن نیز نتیجه‌ای جز بطلان نخواهد داشت و نمی‌توان به تقلیل ثمن پرداخت. در پاسخ به این سؤال مطرح شده است مقدار مالیت و عنوان مبیع یکسان تلقی نمی‌شوند زیرا در تخلف مقدار، مبیع ماهیتاً دگرگون نمی‌گردد بلکه ممکن است از نظر قیمت و ارزش تفاوت یابد. در حقیقت تخلف از مقدار ملحق به تخلف از وصف است. نتیجه اینکه اوصاف شرط شده در مبیع اگر خارجیه باشند صحت بیع متوقف بر وجود آنها نیست و تخلف از آنها هم تنها موجب فسخ است اما تخلف از صفات داخل در ماهیت مانند مقدار که صحت بیع منوط به علم به آنهاست می‌تواند حق تقلیل ثمن را به مشروط له دهد در واقع شرط مقدار حد واسط بین صور نوعیه و اوصاف خارجیه است از جهت الحاق به اولی موثر در تقلیل ثمن است و از جهت الحاق به اوصاف، موجب حق فسخ برای اوست (نائینی، ۱۴۲۸، ص ۲۶۷).

لازم به ذکر است اگر این تحلیل را بپذیریم بین شروط صریح یا ضمنی تفاوتی نیست یعنی هر نوع اطلاع و اخبار از مقدار مبیع را می‌توان مشمول همین بحث دانست.

ب- تخلف اجزای مبیع: ممکن است در زمان تسلیم معلوم شود کمیت کالا با آنچه در عقد تعیین شده متفاوت است. بحث ما در این است که آثار چنین نقضی چیست؟

به طور کلی بعد از اثبات نقص سرنوشت معامله از یکی از فروض زیر خارج نیست:

- ۱- بطلان ۲- حق فسخ یا پذیرش عقد با تمام ثمن ۳- حق فسخ یا پذیرش معامله در ازای حصه‌ای از ثمن ضعیف‌ترین وجه در این بین بطلان عقد است. اصلی‌ترین مبنای این نظر این است که آنچه مورد معامله قرار گرفته است مجموعه ثمن در مقابل مجموعه مبیع می‌باشد پس اثبات وجود نقص در هر یک از آنها به علت عدم تطابق با تراضی به بطلان می‌انجامد. پاسخ به این استدلال را در گذشته به تفصیل دادیم و اثبات شد که در این موارد خواه بر مبنای اراده طرفین و یا بر مبنای اداره عقد می‌توان عقد را همچنان دارای قابلیت تاثیر دانست. نظر دوم بر این اساس است که مقدار اصولاً وصفی برای شی است و اوصاف چنان که پیشتر هم ذکر شد در ازای ثمن قرار نمی‌گیرند تا فقدان آنها موجب تقسیط شود. توجیه نظر سوم هم بر این پایه است که اوصاف مختلف اند برخی از آنها در موجودیت مبیع موثر نیستند در حالی که برخی از اوصاف مستقیماً با وجود مبیع ارتباط دارند مانند کمیت.

فقدان بخشی از مبیع بدین معناست که آن بخش مفقود جز مبیع نبوده است بلکه تنها جزء موجود به عنوان مبیع منتقل گردیده است در نتیجه معامله صحیح است و بواسطه انحلال عقد

در نتیجه تجزیه معقود علیه باید به تقسیط ثمن حکم نمود. (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۳۲۹؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، صص ۲۵۵ و ۳۷۰)

بعد از این مقدمات باید دانست اصولاً کالاهای مورد معامله یا متساوی الاجزا هستند و یا مختلف الاجزا که در هر صورت تخلف در زمان تسلیم یا به شکل نقیصه است و یا به صورت زیاده. بحث ما در مورد اثبات نقصان مبیع است:

الف) نقص در کالای متساوی الاجزا: مسلماً خریدار در این فرض دارای حق فسخ است اما در مورد اینکه می‌تواند با پذیرش عقد بخشی از ثمن را مطالبه کند یا خیر اختلاف نظر وجود دارد؛ بزرگانی چون شیخ طوسی در مبسوط، محقق در شرایع، شهید اول در دروس و شهید ثانی در شرح لمعه معتقدند در این فرض خریدار می‌تواند خواستار تقلیل ثمن شود. افرادی چون ابن ادریس حلی را هم باید پیرو همین نظر دانست زیرا ایشان در کالاهای مختلف الاجزا حکم به تقسیط ثمن داده اند بدون اینکه در متساوی الاجزا این بحث را مطرح کنند. اما به قیاس اولویت باید آن‌ها را در نوع اخیر هم قائل به تقسیط دانست چراکه در مختلف الاجزا پیرامون مجهول بودن ثمن و نحوه توزیع آن بر محصول اشکالاتی وجود دارد که در متساوی الاجزا طرح نشده است. موافقین تقسیط برای اثبات نظر خود چنین استدلال کرده‌اند:

در صورت نقص مبیع در نظر عرف، داد و ستد بین همان مبیع و ثمن واقع می‌شود. بنابراین مشتری می‌تواند بخشی از ثمن را که در ازای جزء مفقود پرداخت کرده است مطالبه کند و تفاوتی نمی‌کند میزان مبیع به صورت شرط ذکر گردیده یا توصیف شده باشد در حقیقت چنین نیست که مبیع، شی خارجی بوده و مقدار وصف آن تلقی گردد (انصاری، ۱۳۸۳، ص ۳۹). برخی از دانشمندان چون علامه در قواعد و محقق ثانی در جامع المقاصد معتقدند در این فرض امکان تقسیط وجود ندارد زیرا مبیع چیزی جز آنچه در خارج وجود دارد نیست به علاوه در تعارض اشاره با وصف، باید اشاره را مقدم کرد و متعلق اشاره همین مبیع موجود در خارج است بدون اینکه نقصان آن از نظر تقسیط موثر باشد.

در پاسخ به این استدلال بیان شده است در تمام مواردی که پیرامون توزیع ثمن بر اوصاف اجزا و شروط بحث می‌شود آنچه ملاک است داوری عرف است و در این مورد، هم ارتکاز عرفی و هم تحلیل اراده طرفین این نتیجه را تایید می‌کند که در مقابل کمیت مبیع بخشی از ثمن قرار می‌گیرد. (انصاری، ۱۳۸۳، ص ۳۹؛ غروی اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۲۰۹)

از جواهر الکلام این اشکال نقل شده است که در این فرض متعلق اراده طرفین عین خارجی است و نقصان یا تزاید در خود مبیع موثر نمی‌گردد. به این اشکال چنین پاسخ داده شده است که بحث پیرامون کم یا زیاد شدن ماهیتی عین شخصی نیست تا اشکال شود انقلاب ذاتی شی محال است. بلکه مراد ما از تغییر، نقصان به حسب فرض متعاملین است. متعاقدين، کمیتی خاص را مدنظر داشته‌اند و بر آن مبنا معامله کرده‌اند اثبات نقص به معنی کاستن از ذات شیء مورد نظر نیست بلکه

کمیت موضوع عقد با تصور ابتدایی طرفین مطابق نیست بنابراین از این نظر نیز اشکالی متوجه تقلیل ثمن نمی‌باشد. (روحانی، ۱۴۱۴، ص ۸۵؛ غروی اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۲۱۰)

ب) نقص در کالای مختلف‌الاجزا: در این مورد بحث اصلی در مورد وجود مانع برای تقسیط است مانعی که برخی چون فخرالمحققین در ایضاح آن را مانع عقلی می‌پندارند. اشکالی که در این فرض برای تقلیل ثمن بیان شده این است که بواسطه مختلف بودن ارزش اجزای مبیع معلوم نیست بخش مفقود چه میزان از ثمن را به خود اختصاص می‌دهد. فرض کنید زمینی مورد معامله قرار گرفته است که قسمت‌های مختلف آن از نظر مرغوبیت یکسان نیست و به موجب توافق می‌باید ۲۰۰ متر می‌بوده است اما معلوم می‌شود تنها ۱۰۰ متر است. در چنین فرضی قیمت اجزای مبیع متفاوت است و اگر در مقام تقلیل ثمن برآییم نمی‌توان گفت ۱۰۰ متر مفقود از قسمت مرغوب زمین است یا از بخش نا مرغوب آن. در نتیجه تقویم جزء مفقود غیر ممکن می‌گردد.

در پاسخ بیان گردیده آنچه مفقود است اگرچه تعیین وجودی ندارد و بواسطه عدم تساوی اجزای مبیع هم نمیتوان برای آن تعیین ماهوی فرض کرد، اما در هر حال نمی‌توان آن را متعلق قصد طرفین ندانست. راه حل رفع جهالت از ارزش آن هم چنین است که آنچه در خارج موجود است را همراه با بخش مفقود فرض کنیم یعنی در مثال ذکر شده، فرض می‌کنیم که هریک از اجزای مبیع دو برابر بوده است در واقع در این صورت ۱۰۰ متر مفقود از نظر کیفیت مانند ۱۰۰ متر موجود تلقی می‌شود در نتیجه تقویم آن و تقسیط ثمن ممکن می‌گردد. (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۲۱۱؛ انصاری، ۱۳۸۳، ص ۳۹)

فصل سوم: تقلیل ثمن در حقوق موضوعه

روش غالب قانون مدنی در پیروی از نظر مشهور فقها، ما را از طرح مجدد بسیاری از مطالب بی‌نیاز می‌کند. آنچه در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد مصادیق اعمال قاعده تقلیل ثمن در قانون مدنی است و بیان موادی از قانون که با آن متناسب است.

ماده ۳۵۵: «اگر ملکی به شرط داشتن مساحت معین فروخته شده باشد و بعد معلوم شود کمتر از آن مقدار است، مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت؛ و اگر معلوم شود که بیشتر است، بایع می‌تواند آن را فسخ کند، مگر اینکه در هر دو صورت طرفین به محاسبه زیاده یا نقیصه تراضی نمایند.»

مبنای این ماده خیار تخلف از وصف یا تخلف از شرط است (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۱۲۲؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۰؛ امامی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۷) در واقع این ماده مصداقی از ماده ۲۳۵ است و همان‌گونه که در فقه ذکر شده است کمیتی که در مورد موضوع عقد به این شکل مورد

ترازی قرار گرفته است، وصف آن تلقی می شود و ثمن در ازای وصف قرار نمی گیرد به همین علت فقدان آن موجب تقسیط ثمن نیست. (قاسم‌زاده، ۱۳۷۷، ص ۵۷؛ شهیدی، ۱۳۸۶، ص ۶۱)

بیان شده است به طور کلی مقدار مبیع به دو شکل مورد نظر طرفین قرار می گیرد: در برخی موارد مقدار، تعیین کننده میزان و گستره تعهد افراد است و بر پایه آن معلوم می شود هر یک از افراد باید تا چه میزان مال را تسلیم کند در حالی که گاهی اوقات مقدار مبیع برای طرفین جنبه فرعی پیدا میکند یعنی بواسطه وجود وصف خاصی در موضوع عقد (مانند عتیقه بودن)، مقدار تنها به صورت وصفی فرعی مد نظر قرار می گیرد. در چنین مواردی تقسیط ثمن ممکن نیست و ماده ۳۵۵ هم همین مورد را مدنظر قرار داده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶)

ماده ۳۸۴: «هرگاه در حال معامله مبیع از حیث مقدار معین بوده و در وقت تسلیم کمتر از آن مقدار درآید مشتری حق دارد که بیع را فسخ کند یا قیمت موجود را با تادیه حصه ای از ثمن به نسبت موجود قبول نماید و اگر مبیع زیاده از مقدار معین باشد، زیاده مال بایع است»

ماده فوق بیانگر موردی است که مقدار پایه سنجش میزان تعهد افراد است نه اینکه صرفا وصف مبیع تلقی شود. در چنین فروضی تعیین ثمن رابطه مستقیم با مقدار مبیع دارد و کمیت، مبنای تعیین آن است. البته تقلیل ثمن در این صورت در جایی است که مبیع قابلیت تجزیه داشته باشد و الا باید به ماده ۳۸۴ عمل نمود که به موجب آن تنها می توان اعمال فسخ نمود. (امامی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵؛ کیانی، ۱۳۷۶، ص ۱۳؛ شهیدی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۵)

بر همین اساس ماده ۳۸۸ قانون مدنی هم مخصوص موردی است که مبیع تجزیه ناپذیر باشد و به این علت نتوان اقدام به تقسیط ثمن نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰؛ قاسم‌زاده، ۱۳۷۷، ص ۵۷).

ماده دیگری که با بحث ما مرتبط است در قانون ثبت ذکر شده است. به موجب ماده ۱۴۹ قانون ثبت: «نسبت به ملکی که با مساحت معین مورد معامله قرار گرفته باشد و بعدا معلوم شود اضافه مساحت دارد ذینفع می تواند قیمت اضافی را بر اساس ارزش مندرج در اولین سند انتقال و سایر هزینه های قانونی معامله به صندوق ثبت تودیع و تقاضای اصلاح سند خود را بنماید...»

این ماده فرضی را در بر می گیرد که اگر چه قطعه زمینی که مورد معامله قرار گرفته است به شکل محصور و با ابعاد معین فروخته شده اما در عین حال بهای آن به تناسب مقدار زمین معلوم شده است و نه به شکل یکجا و مقطوع. بنا بر ماده مزبور آنچه مورد معامله قرار گرفته عین معین موجود در خارج است بنابراین اگر میزان آن کمتر از مقدار مقرر باشد خریدار نمی تواند اعمال فسخ کند بلکه می تواند همان عین خارجی را که موضوع توافق بوده است بپذیرد و به میزانی که از مقدار زمین کم شده است از ثمن کم کند. (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۱۲۷)

برخی معتقدند این ماده دربرگیرنده فرضی است که مقدار جنبه اصلی دارد نه اینکه

به شکل وصف باشد. به همین علت فرضی که این ماده مطرح می‌کند ناظر به ماده ۳۸۴ است نه ماده ۳۵۵ ق.م. (کیانی، ۱۳۷۶، ص ۱۳).

نتیجه

۱- تقلیل ثمن به عنوان یکی از آثار تسلیم ناقص در برگیرنده دو فرض است گاهی نقصان در تسلیم بر اثر عارض شدن مانع است مانند اینکه بخشی از مبیع تلف گردد. در چنین صورتی به موجب کنوانسیون بیع تقلیل ثمن ممکن است. ضوابط فقهی و قانونی ایران نیز تقلیل ثمن در چنین فرضی را می‌پذیرد. اما در مواردی دیگر فروشنده در تسلیم تمام کالا مرتکب تقصیر می‌شود در حالی که مانعی در انجام تعهد به شکل کامل وجود ندارد. بر خلاف کنوانسیون در حقوق ایران در چنین فرضی راه حل ابتدایی الزام فروشنده به انجام مابقی تعهد است و نهایتاً در صورتی که الزام او ممکن نگردد خریدار حق فسخ معامله را دارد. البته خریدار می‌تواند آنچه تسلیم شده است را به عنوان مبیع بپذیرد و مطابق ارزش آن ثمن بپردازد اما باید دانست چنین سازوکاری عقد جدیدی محسوب می‌شود و نمی‌توان آن را با تقلیل ثمن که نهادی بر اساس بقای عقد سابق است یکی دانست.

۲- اگر تقلیل ثمن را شامل عدم انطباق ذاتی نیز بدانیم باید آن را از دیگر موارد اختلاف با حقوق ایران تلقی کنیم چراکه در چنین فرضی به موجب قواعد فقهی و حقوقی باید بیع را قابل فسخ تلقی نماییم. البته در صورتی که الزام فروشنده به تسلیم مورد منطبق با عقد ممکن نباشد. در چنین مواردی آنچه سبب تفاوت است مبنایی است که دو نظام حقوقی فوق پیرامون عقد ارائه می‌دهند: در حقوق غرب عقد بیع به عنوان نهادی است که در روابط مالی افراد جامعه موثر است بنابراین کسی که از عدم اجرای توافق زیان می‌بیند مختار است با توجه به منافع خود تصمیم گیرد در حالی که در حقوق ایران قرارداد اصولاً نهاد اجتماعی است که پایبندی به آن از هنجارهای جامعه تلقی می‌شود.

۳- کنوانسیون بیع از نظر کلی بودن یا معین بودن مبیع تفاوتی قائل نیست و در هر دو صورت با احراز شرایط به خریدار حق تقلیل ثمن می‌دهد در حالی که به نظر می‌رسد طبق ضوابط قانون مدنی در جایی که مبیع کلی فی‌الذمه است هر نوع نقص در مبیع این حق را به خریدار می‌دهد که فروشنده را به جبران کسری و تسلیم محصول مطابق با عقد ملزم کند. در حالی که اگر عین معین مورد معامله واقع شود و بعد از تسلیم معلوم شود مبیع کمتر از مقدار مقرر است الزام فروشنده ممکن نیست و عین معین به خریدار منتقل شده است نهایتاً او می‌تواند اقدام به فسخ کند و در صورتی که بتوان میان اجزای مبیع و ثمن تقابل ایجاد کرد تقلیل ممکن است.

منابع و مأخذ

کتاب حقوقی

- ۱- امامی، سید حسن (۱۳۸۱)، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، جلد اول، چاپ بیست و دوم.
- ۲- بروجرودی عبده، محمد (۱۳۸۰)، حقوق مدنی، انتشارات مجد.
- ۳- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۷)، تاثیر اراده در حقوق مدنی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم ناشر.
- ۴- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۲)، فرهنگ عناصر شناسی، انتشارات گنج دانش.
- ۵- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۲)، محشی قانون مدنی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم.
- ۶- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۶)، الفارق، انتشارات گنج دانش، جلد دوم.
- ۷- داراب پور، مهرباب (ترجمه) (۱۳۷۴)، تفسیری بر حقوق بیع بین المللی، انتشارات گنج دانش، جلد دوم.
- ۸- شهیدی، مهدی (۱۳۸۶)، شروط ضمن عقد (جلد چهارم حقوق مدنی)، انتشارات مجد.
- ۹- صفایی، سید حسین، عادل، مرتضی، کاظمی، محمود، میرزا نژاد، اکبر (۱۳۸۴)، حقوق بیع بین المللی با مطالعه تطبیقی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، عقود معین، انتشارات گنج دانش، جلد اول، چاپ نهم.
- ۱۱- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، قواعد عمومی قراردادها، شرکت سهامی انتشار، جلد سوم، چاپ پنجم.

کتاب فقهی

- ۱۲- اصفهانی، محمد حسین غروی (۱۴۱۸)، حاشیه بر مکاسب، چاپ محقق، جلد سوم.
- ۱۳- انصاری، مرتضی (۱۳۸۳ ش)، مکاسب، انتشارات اسماعیلیان، جلد سوم، چاپ سوم.
- ۱۵- حلبی عبد العزیز (ابن البراج) (۱۴۰۶)، المهذب، چاپ جامعه مدرسین.
- ۱۶- حلبی، جمال الدین (بی تا)، تذکره الفقهاء، مکتبه الرضویه لاحیاء الاثار الجعفریه، جلد اول.
- ۱۷- حلبی، جعفر بن حسن (۱۴۰۹)، شرایع الاسلام، انتشارات استقلال، جلد دوم، چاپ دوم.
- ۱۸- روحانی، سید محمد صادق (۱۴۱۴)، فقه الصادق (ع)، موسسه دارالکتاب، جلد هیجدهم، چاپ سوم.
- ۱۹- روحانی، سید محمد صادق (۱۴۱۸)، منهج الفقاهه، چاپ العلمیه، جلد ششم، چاپ چهارم.
- ۲۰- طباطبایی، سید علی (۱۴۱۹)، ریاض المسائل، موسسه نشر اسلامی، جلد هشتم.
- ۲۱- طباطبایی، سید محمد کاظم (۱۳۷۸ ش)، حاشیه مکاسب، چاپ اسماعیلیان، جلد اول.
- ۲۲- مراغی، میر فتاح (۱۴۱۷)، عناوین، موسسه نشر اسلامی.
- ۲۳- موسوی بجنوردی، میرزا حسن (۱۴۱۹)، القواعد الفقهیه، نشر الهادی، جلد سوم.
- ۲۴- نائینی، میرزا محمد حسین (۱۴۲۸)، منیه الطالب، موسسه نشر اسلامی، جلد سوم، چاپ دوم.
- ۲۵- نجفی، محمد حسن (۱۳۶۵ ش)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، دارالکتب الاسلامیه، جلد بیست و سوم، چاپ هشتم.

مقالات

- ۱- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۵۵)، «کلیات عقود (۲)»، مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۱۴، ص ۱۳۷-۱۰۳.
- ۲- سلجوقی، محمد (۱۳۶۸)، «تقسیم ناپذیری در حقوق و تعهدها»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۱۴۹، ص ۸۸-۶۹.
- ۳- قاسم زاده، مرتضی (۱۳۷۷)، «تاثیر متقابل عقد و قبض و تسلیم»، فصلنامه دیدگاه های حقوقی، شماره ۹، ص ۱۱۸-۸۷.
- ۴- کیانی، عبدالله (۱۳۷۶)، «تفسیر مواد ۳۵۵ و ۳۸۴ قانون مدنی و ماده ۱۴۹ قانون ثبت»، مجله دیدگاه‌های حقوقی، شماره ۸، ص ۱۰۹-۷۲.
- 5- Eiselen, Slegfried (2004), "A Comparison of the Remedies for Breach of Contract under CISG and South African Law", Journal of Law and Commerce, pp 15- 32.
- 6- Enderlien, Fritz (1992), "International Sales Law", United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods.
- 7- Evrim, Cagdas (2002), "Comparative Study on the Buyer's Remedies under the 1980Vienna Sales Convention and Turkish Sales Law", Vindobona Journal of International Commercial Law and Arbitration. Vol.7, pp. 1-25.
- 8- Gärtner, Anette (2000-2001), "Britain and the CISG: The Case for Ratification - A Comparative Analysis with Special Reference to German Law", Pace Review of the Convention on Contracts for the International Sale of Goods, Kluwer Law International, pp.1-31.
- 9-Honnold, John O. (1999), "Reduction of the Price, Uniform Law for International Sales under the 1980 United Nations Convention". Kluwer Law International Publication, The Hague.
- 10- Liu, Chengwei (2001), "Price Reduction for Non-Conformity: Perspectives from the CISG, UNIDROIT Principles, and Case Law". Law review of CISG, Vol.12, pp. 1-29.
- 11- Lookofsky, Joseph (2000), "Proportionate Reduction in Price", International Encyclopedia of Laws – Contract, The Hague, December.
- 12- Piliounis, Peter A. (2000), "The Remedies of Specific Performance, Price Reduction under the CISG", Pace International Law Review, pp. 40-70.
- 13- Schlechtriem, Peter (1986), "Uniform Sales Law the UN Convention on Contracts for the International Sale of Goods", 12th Pace International Law Review, Vol.19, pp.25-51.
- 14- Shin, Chang-Sop (2005), "Declaration of Price Reduction under the CISG Article 50", Journal of Law and Commerce, Vol. 9, pp. 349-361.
- 15- Zeigel, Jacob S. (2000), "Report to the Uniform Law Conference of Canada on Convention on Contracts for the International Sale of Goods", Pace Law School Institute Journal, Vol. 10, pp. 20-61.
- 16- Will, Michael (1987), Article50, Bianca-Bonell Commentary on the International Sales Law, Milan.